

نگاهی به سوره احزاب

برگرفته از تفسیر علامه سید مرتضی مهری حفظه الله تعالى.

[۱]

فصل اول. دو مقدمه

مقدمه اول. درباره موضوع سوره: به نظر میرسد موضوع این سوره عبارت است از: (جنبه‌هایی از تاثیر مذهبی و اجتماعی زندگی شخصی پیامبر صلی الله علیه وآله). ولی بنای قرآن همیشه بر این است که مطالب جنبی که تناسبی با موقعیت دارند را نیز بیان نماید. توجه کنید که عموماً سوره‌های قرآن درباره زندگی شخصی پیامبر نیستند، هرچند اکثر سوره‌ها دارای ویژگی‌هایی بلند مرتبه و تاثیر گذار از پیامبر صلی الله علیه وآله میباشند، ولی این سوره توجه خاصی به زندگی پیامبر دارد بیش از سایر سوره‌ها.

اکنون اشاره خواهیم کرد به بعضی از مسائل مربوط به پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله تا بدانیم فعالیت‌های پیامبر برای پایه گذاری این دین بزرگ چقدر گسترده بوده است:

اولاً. به عنوان مقدمه بحث توجه کنیم که نقش پیامبر به تبلیغ دین، ابلاغ قرآن و تفسیر آن، و بیان احکام شرعی محدود نمیشود، بلکه تمام زندگی ایشان وقف این مأموریت سنگین و خطرناک بوده است، او امیر المؤمنین علیه السلام را از ابتدای تولد تا سن جوانی برای آن کارهای بزرگ تربیت کرد، و او نیز حضرت زهرا را اطهر علیها السلام را برای ادای نقشی مهم تربیت نمود، او حسنین علیهما السلام را برای مأموریت‌های بسیار سنگین بار آورد، و ارشادات او بود که تمام ائمه علیهم السلام را برای تثبیت ستونهای دین راهنمایی کرد.

ثانیاً. به عنوان مثال، اندکی از نقش بنیادین پیامبر صلی الله علیه وآله در کربلا را یادآور میشوم، البته میدانیم که کربلا یکی از عظیمترین پایه‌های اساسی برای تثبیت دین اسلام است:

۱. ایشان (پیامبر) بارها بر حسین علیه السلام گریست و صحابه را نیز به گریه واداشت، تا جامعه اسلامی آماده حادثه کربلا گردد.

۲. ایشان ودیعه‌ای نزد ام سلمه قرار داد تا حادثه کربلا را فوراً و درست در هنگام شهادت امام حسین در مدینه منعکس کند، پیش از آنکه اخبار به شهر برسد.

۳. او به صحابه توصیه فرمود تا به یاری حسین بشتابند اگر آن ایام را درک کنند، که صحابی جلیل القدر انس بن حارث کاهلی اسدی سخن حضرت را به یاد سپرد، و در کربلا به امام حسین ملحق شد در حالی که بیش از نود سال از عمرش گذشته بود.

بخاری گوید: انس بن حارث همراه با حسین بن علی کشته شد، او حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده بود، این را محمد از سعید نقل میکند... گوید انس بن حارث را شنیدم که گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: (إِنَّ ابْنِي هَذَا - یعنی الحسین - يُقْتَلُ بِأَرْضِ يَمَامٍ قَالُوا لَهَا كَرْبَلَاءُ فَمَنْ شَهِدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَنْصِرْهُ)، {این فرزندم - یعنی حسین - در سرزمینی به نام کربلا به قتل میرسد، پس هر که از میان شما آن روز را شاهد بود به یاری او برود}.

۴. و او در خواب حسین آمد هنگامی که برای خدا حافظی نزد قبر جدش رفت و هرگز دوست نداشت که آنجا را ترک کند، روایت را ببین: هنگام سحر حسین علیه السلام عازم سفر گردید، محمد بن حنفیه خبردار شد، آمد و افسار شتر ایشان را گرفت و گفت: ای برادر، مگر به من وعده ندادی که درباره آنچه از تو خواسته بودم بیاندیشی؟ گفت: چرا، گفت: پس چه چیزی تو را وادار کرد که با این عجله عازم سفر شوی؟ گفت: (أتانی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعد ما فارقتك، فقال: يا حسين أخرج فإن الله قد شاء ان يراك قتيلاً)، {پس از اینکه از تو جدا شدم، رسول الله را - در خواب - دیدم، فرمود: ای حسین، به سفر برو که خداوند خواسته است تو را کشته ببیند}، ابن حنفیه گفت: إنا لله وإنا إليه راجعون، حال که تو با این وضع میروی، دیگر چرا این بانوان را با خود میبری؟ گفت: (قد قال لي: إن الله قد شاء أن يراهن سبائاً)، {پیامبر به من فرمود: خداوند خواسته است آنها را اسیر ببیند}، سپس امام حسین با او خدا حافظی کرد و رفت.

ثالثاً. اخلاق عظیم رسول الله صلى الله عليه وآله سبب شد که سرها در برابرش فرود آیند، او قبل از بعثت به صادق امین (راستگوی امانت دار) معروف شود، زیرا جامعه جاهلی پر بار از دروغ، دورویی و نفاق، و انواع رذالتهای بود، ولی تمام آنها مبهوت راستگویی و امانتداری این مرد بزرگوار بودند، زیرا هرگز دروغی از او نشنیده و خیانتی ندیده بودند، تا اینکه او مامور به اعلان دعوت شد، و مردم را جمع کرده سخنرانی کرد، از آنها پرسید که اگر خبر دهد لشکری پشت این کوه آماده حمله است، آیا باور میکنند؟ همگی گفتند که آری باور میکنیم، آنگاه خبر از بعثت خود داد، ولی آن گمراهان نادان فوراً تکذیب کردند، آنها به او اعتماد کامل داشتند، و لذا امانتهای خود را نزد ایشان می گذاشتند حتی بعد از اعلان رسالت و دشمنی آنها با او.

[۲]

مقدمه دوم. درباره احکامی که در این سوره آمده است:

سبب نزول احکام به تدریج: جامعه جاهلی و به تمام عیار فاسد را نمیتوان در یک شبانه روز به یک جامعه پر از تقوی، ورع و پاکیزگی تبدیل کرد، و لذا احکام شرعی بصورت تدریجی نازل، تا قابل قبول باشد. **تقیه از مردم عوام:** تقیه تنها در مواردی نیست که از یک ستمگر صاحب قدرت احساس خطر بر جان و مال و ناموس شود، بلکه در نظر گرفتن وضعیت جامعه هنگام اعلام قانونهایی که بر خلاف سنتها و عاداتهای مردم میباشد نیز نوعی تقیه است، و لذا در بعضی از روایات ما آمده است که ائمه علیهم السلام از مردم عوام شیعه تقیه میکرده اند.

پیامبر مامور است از مردم تقیه نکند: وقتی خدای متعال به پیامبر دستور میدهد که یک حکم شرعی را ابلاغ کند، همچنان به او دستور میدهد که توجهی به آمادگی جامعه برای پذیرش این حکم یا عدم پذیرش ننماید، زیرا خدای متعال به تمام حقایق اطلاع دارد و میداند که اکنون وقت و وضعیت جامعه برای اعلام آن مناسب است، و جایی برای ترس و تقیه نیست.

یک مثال از دستور به پیامبر برای عدم تقیه: آیات فوق مشابه آیه ای از سوره مائده است درباره اعلان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...)'. {ای پیامبر، آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان، و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای، و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می دارد}.

احکامی در این سوره بر خلاف سنتهای موجود: درباره موارد ذیل، احکامی شرعی در این سوره نازل شده که از جهت پذیرش جامعه خطرناک بشمار میرفته، زیرا بر خلاف سنتهای دیرینه اجتماعی بوده است:

(۱) زنی که با او ظاهر شده، مانند مادر بشمار میاوردند.

(۲) فرزند خوانده را مانند فرزند واقعی میشمردند.

(۳) در ضمن این سوره شامل احکامی است مخصوص ازدواج پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، و اینها نیز مواردی است که اعلام آن در جامعه دشوار بوده است زیرا امکان متهم کردن آن حضرت وجود داشت.

خلاصه سوره: سوره احزاب یک سوره مدنی است، و شامل احکامی است مخصوص مؤمنین ساکن مدینه، و وضعیت مسلمانان را پس از جنگ بدر نیز بیان میکند، و در این سوره حوادث جنگ خندق بیان گردیده است، که آن را جنگ احزاب نیز گویند، و از اینرو سوره به نام احزاب است، و در آن اشاره‌ای به قضیه بنی قریظه شده، و احکامی در این سوره وجود دارد که مخصوص پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم میباشد.

فصل دوم. قوت قلب پیامبر در توکل بر خدا

دو احتمال درباره اولین سه آیه:

احتمال اول، بر اساس یک روایت مشهور است: ابوسفیان همراه با بعضی از مشرکین از پیامبر امان گرفتند و با جمعی از منافقین نزد ایشان آمده و گفتند: (یا محمد ارض ذکر آلهتنا و قلّ إنّ لها شفاعة لمن عبدها، و ندعک و ربک)، {ای محمد، دست از بدگویی خدایان ما بردار، و بگو آنها برای بندگان خود شفاعت میکنند، تا ما هم تو را با خدای خود رها کنیم}، پیامبر دستور داد آنها را اخراج کنند، و این آیات نازل شد.

نتیجه این روایت اینگونه است:

۱. هرگز نباید در برابر دشمن کوتاه آمد: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا) ((۱))، {ای پیامبر، تقوای الهی پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن که خداوند عالم و حکیم است}.
۲. نیازی به پیشنهاد دیگران نیست: (وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا) ((۲))، {و از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی می‌شود پیروی کن که خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است}.
۳. باید بر خدا توکل کرد، و خداوند کافی است: (وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا) ((۳))، {و بر خدا توکل کن، و همین بس که خداوند حافظ و مدافع (انسان) باشد}.

احتمال دوم: و این احتمال قویتر است، و نشان میدهد که آیات مربوط به تنظیم خانواده میباشد:

این آیات درباره احکام ظهار و تنبی است، پس بعید نیست که منظور از دستور تقوی به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، این است که از مردم نترس و احکام شرع را به آنها ابلاغ کن هر چند بر خلاف عادت و سنتهای اجتماعی آنان باشد، و به موارد ذیل اشاره میکند:

۱. تقوای خدا لازم است نه تقوا از مردم، در ابلاغ احکام شرعی که بر خلاف عادت و سنتهای اجتماعی آنان است: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ...)، {ای پیامبر، تقوای الهی پیشه کن}.
۲. تقویت قلب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و تأکید بر اینکه حکم از طرف خدای متعال است و او به همه چیز آگاه است: (...وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا) ((۱)) وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا

تَعْمَلُونَ خَيْرًا (۲))، {واز کافران و منافقان اطاعت مکن که خداوند عالم و حکیم است، و از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی می‌شود پیروی کن که خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است}.

۳. توکل بر خداوند و نترسیدن از باورهای اجتماعی مردم: (وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۳))، {و بر خدا توکل کن، و همین بس که خداوند حافظ و مدافع (انسان) باشد}.

فصل سوم. حل بعضی از مسائل اجتماعی

مسأله اول،ظهار:

یکی از عاداتهای اعراب در جاهلیت ظهار است، بدینصورت که اگر مردی از همسرش متنفر شد به او می‌گوید: (أنت علي كظهر أمي)، {تو برای من مانند مادرم هستی}، یعنی لذت بردن از تو آنقدر حرام است که لذت بردن از مادرم حرام می‌باشد، و در نتیجه آن زن متحیر می‌ماند، نه شوهر دارد و نه آزاد است. و چون این سوره بیانگر برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله با سنتهای ناپسند جاهلی است، و لذا تنها به رد این ظلم آشکار بر زن اکتفا کرده، و حل مشکل ظهار را به سوره مجادله ارجاع داده است. حال ببینید:

۱. انسان نمیتواند دو جهت عکس یکدیگر داشته باشد، یا این زن را مادر خود می‌پندارد، پس باید او را رها کند، و یا وی را همسر خود می‌شمارد پس مانند همسر با او عمل کند: (مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قُلُبَيْنِ فِي جَوْفِهِ...)، {خداوند برای هیچ کس دو دل در درونش نیافریده است}.

۲. اسلام ظهار را حرام دانسته، و استفاده از زن ظهار شده را نیز بر مرد حرام کرده تا وقتی که مرد کفاره ظهار را بپردازد، و این کفاره واجب است: (وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ)، {و (خداوند) هرگز همسرانتان که مورد ظهار قرار می‌دهید را مادران شما قرار نداده است}.

[۳]

مسأله دوم، تبنی (پسر خواندگی):

یکی دیگر از سنتهای جاهلی تبنی است، یعنی پسری را به عنوان فرزند خود می‌شمارد که او را (دعی) مینامیدند، و تمام احکام فرزندی نیز بر این پسر خوانده جاری میشد، مانند ارث و ازدواج نکردن با همسر پسر خوانده.

خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز زید بن حارثه را به عنوان پسر خوانده پذیرفت، زید اصلاً اهل یمن است، او اسیر شده و مانند یک برده به فروش رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وی را خرید، آزاد کرد و او را پسر خوانده خود قرار داد. وقتی خانواده زید آمدند تا با پرداخت فدیة وی را آزاد و با خود ببرند، زید نپذیرفت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را رها کند، و مردم وی را زید بن محمد می‌نامیدند.

چگونه این آیات مشکل تبنی را حل کرده است:

۱. پسر خواندگی (تبنی) فقط یک جمله است که به زبان می‌آورند، و هیچ تأثیر واقعی ندارد: (وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ)، {و (خداوند) فرزندان خوانده‌های شما را فرزندان حقیقی شما قرار نداده است، این سخن شما است که به دهان خود می‌گویید}.
۲. سخن آنها مخلوطی از حق و باطل است، ولی خداوند جز حق نمی‌گوید: (وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ)، {و حق را خداوند می‌گوید}.
۳. تنها راه درست به سوی سعادت دنیا و آخرت همان است که خدا شما را بدان راهنمایی میکند، پس آن را دنبال و سنتهای جاهلی را رها کنید: (وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴))، {و او است که به راه راست هدایت می‌کند}.
۴. پسر خوانده را باید به پدر واقعی نسبت داد نه به پدر خوانده، و لذا باید پسر خوانده را فقط برادر یا

پیروی خود دانست: (ادْعُوهُمْ لِقَابَتِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا أَسْمَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ...)، {آنها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه‌تر است، و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، آنها برادران دینی و موالی شما هستند}.

۵. خدای متعال، اشتباه افراد در فرزندان دانستن پسر خوانده را میبخشد: (...وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵۰))، {اما گناهی بر شما نیست در خطاهایی که از شما سر می‌زند (وبی‌توجه آنها را به نام دیگران صدا می‌زنید)، ولی آنچه را از روی عمد می‌گویید (مورد حساب قرار خواهد داد)، و خداوند آمرزنده و رحیم است}.

ولذا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز مردم را از گفتن زید بن محمد منع فرمود، و دستور داد او را زید بن حارثه بخوانند.

۶. اگر پسر خوانده بمیرد یا همسر خویش را طلاق دهد، پدر خوانده میتواند با آن زن ازدواج کند، البته در جاهلیت پدر خوانده حاضر به ازدواج با همسر پسر خوانده خود نمیشد، ولی خداوند در این آیات میخواهد این تفکر جاهلی از ریشه بکند، لذا پس از اینکه زید همسر خود را طلاق داد، خدا به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دستور داد با آن زن ازدواج کند: این قضیه در آیه ۳۷ از این سوره آمده است: (...فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا...)، {هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سرآورد (واز او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم}.

ولایت: در دو آیه ۵ و ۶ سه بار ولایت را یادآور میشود، و ظاهراً مفهوم مشترک آنها این است که ولی دارای حق است، ببینید:

۱. حق پسرخواندگان: (فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ)، یعنی پسرخواندگان برادر و اولیای دینی شما هستند، پس دارای تمام حقوقی میباشند که هر مؤمن بر برادران دینی خود دارد.

۲. حق پیامبر: (الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ...)، {پیامبر اولی و سزاوارتر به مؤمنان است از خود آنها، و زنان او (در اطاعت و عطوفت و حرمت نکاح، به حکم) مادران مؤمنان هستند}، پس پیامبر ولایت کامل بر همگان دارد، و حقوق او بر هر مؤمن بیش از حقوق مؤمن بر خویشتن است، چه در حفظ، نگهداری، محبت، احترام، جوابگویی، و اجرای اوامر ایشان. و از حقوق مخصوص پیامبر بر مؤمنین این است که مؤمن باید همسران پیامبر را احترام نموده همانگونه که مادر خود را احترام میکند، و بر مؤمن حرام است که پس از وفات رسول الله با همسران ایشان ازدواج کند، و زشتی این ازدواج مانند زشتی ازدواج با مادر است، خداوند میفرماید: (وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُنَّ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا).

۳. حق خویشاوندان: ارحام یعنی خویشاوندان از یکدیگر ارث میبرند، در اینجا به مسأله سوم منتقل میشود.

مسأله سوم، ارث بردن در مؤاخات:

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم میان مهاجرین و انصار مؤاخات برقرار کرد، که هر مهاجری را برادر دینی یکی از انصار قرار داد، و روابط محبت آمیز محکمی میان آنها برقرار شد، بطوری که از یکدیگر ارث میبردند، ولی این آیه میخواهد ارثی که بر اساس برادری دینی است ملغی کند. ببینید:

۱. عدم ارث‌بری برادران دینی از یکدیگر، زیرا ارث مخصوص ارحام است، پس تنها خویشاوندان صاحبان حق در ارث اند، نه سایر مؤمنین عموماً و نه مهاجرینی که از مکه آمده اند خصوصاً: (...وَأُولُو

الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ...)، {و خویشاوندان نسبی شخص (در حکم ارث) بعضی بر بعضی دیگر در کتاب خدا مقدمند از انصار و مهاجرین (که با هم عهد برادری بسته‌اند)}.

۲. تنها استثنا در مورد فوق، حالتی است که فرد برای غیر ارحام خود وصیت کند، به شرط اینکه بیش از

یک سوم اموال باقی مانده نشود: (...إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۶۶))، {مگر آنکه به نیکی و احسان بر دوستان خود (از مهاجر و انصار) وصیتی کنید که این (تقدم وصیت بر ارث خویشان) هم در کتاب حق مسطور و نوشته گردیده است}.

[۴]

یادآوری:

مقدمه‌ای درباره موضوع سوره: به نظر میرسد موضوع این سوره عبارت است از: (جنبه‌هایی از تاثیر مذهبی و اجتماعی زندگی شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله).
خلاصه سوره: سوره احزاب یک سوره مدنی است، و شامل احکامی است مخصوص مؤمنین ساکن مدینه، و وضعیت مسلمانان را پس از جنگ بدر نیز بیان میکند، و در این سوره حوادث جنگ خندق بیان گردیده است، که آن را جنگ احزاب نیز گویند، و از اینرو سوره به نام احزاب است، و در آن اشاره‌ای به قضیه بنی قریظه شده، و احکامی در این سوره وجود دارد که مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم میباشد.
مقدمه‌ای دیگر درباره احکامی که در این سوره آمده است: (۱) سبب نزول احکام به تدریج، (۲) تقیه از مردم عوام، (۳) پیامبر مامور است از مردم تقیه نکند، (۴) یک مثال از عدم تقیه پیامبر: غدیر.
احکام مخالف سنتهای موجود در این سوره: ظاهر، فرزند خوانده، ارث نبردن در مؤاخات، ازدواج پیامبر

سایر مطالب سوره، که هم‌اشاره مربوط به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است:

گرفتن میثاق (پیمان) از پیامبران

جنگ احزاب

اوضاع مدینه در زمان پیامبر

همسران پیامبر

ازدواج پیامبر با زینب بنت جحش، حلال و حرام بودن ازدواج پیامبر

اهل بیت

مدح پیامبر با پنج صفت: شاهد، بشارت و بیم دهنده، دعوت کننده به سوی خدا با اجازه او، و چراغ نورانی.

آداب اجتماعی مربوط به پیامبر

صلوات بر پیامبر

آزار دادن پیامبر، مفسدین در مدینه در زمان پیامبر

سؤال از پیامبر درباره روز قیامت، و سرپیچی از اطاعت او

مثال از موسی درباره آزار دادن به پیامبر

نتیجه گیری: مسئولیت سنگین انسان

[۵]

فصل چهارم. گرفتن میثاق

گرفتن میثاق (پیمان) از پیامبران: گفته شد که هدف این سوره بیان ویژگیهای مهم رسول الله صلی الله علیه

واله است، لذا میثاق (پیمان) گرفته شده از انبیا را مطرح میکند، وموقعیت خاص پیامبر میان آنها را نشان میدهد، زیرا ابتدا میثاق تمام انبیا را میگوید، سپس از میان آنها مسئله را به اولوا العزم اختصاص میدهد، ودر ابتدای انبیای اولوا العزم پیامبر را مورد خطاب قرار میدهد، هرچند از نظر زمان آخرین است زیرا ایشان خاتم انبیا است، آنگاه چهار پیامبر اولوا العزم دیگر را بر اساس ترتیب تاریخی نام میبرد، ببینید:

۱. **گرفتن میثاق از عموم انبیا:** که موضوع این میثاق یعنی پیمان این است که در تبلیغ رسالت خداوند کوتاهی نکنند: (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ...)، { (به خاطر آور) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم }.

۲. **گرفتن میثاق از اولوا العزم بخصوص:** (...وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ...)، {و(همچنین) از تو واز نوح و ابراهیم وموسی و عیسی بن مریم}.

۳. **تأکید بر میثاق:** (...وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَیْظًا (۷۶))، {وما از همه آنان پیمان محکمی گرفتیم (که در ادای مسؤولیت تبلیغ ورسالت کوتاهی نکنند)}.

۴. **تعمیم میثاق بر مؤمنین:** زیرا آنها با انبیا بیعت کردند: (...لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ...)، {به این منظور که خدا راستگویان را از صدقشان (در ایمان و عمل صالح) سؤال کند}، ومنظور از صادقین آنهایی هستند که در ایمان خود که با خداوند عهد بسته اند صادق میباشند، وسؤال از آنها به معنای مشخص کردن میزان صداقت آنها است، واینکه تا چه حدی در برابر آزمایشها مقاوم اند.

۵. **أما کافران:** در واقع کسانی که در موارد آزمایش، از آنها ایمانی بدست نیاید کافر میباشند، هرچند که اظهار ایمان کنند: (...وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۸۰))، {وبرای کافران عذابی دردناک آماده ساخته است}.

فصل پنجم. جنگ احزاب (خندق)

بیش از ده هزار نفر برای جنگ به مدینه آمدند، ومدت سی روز ماندند، در برابر آنها تنها سه هزار مسلمان آماده جنگ بودند، اکنون ماجراهای این جنگ را از مجمع البیان مرحوم طبرسی نقل میکنیم.

اول. خداوند نعمتهای خود در این جنگ را یادآوری میفرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ...)، {ای کسانی که ایمان آوردهاید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید، در آن هنگام که لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند}.

۱. **فرستادن باد:** آنگاه خدای متعال باد سردی را در یک شب تاریک بر آنها فرستاد، که آنان را بسیار آزرده نمود، چادرهایشان را از جای کند، وآتشهایشان را خاموش نمود وسبب شد که اسبهایشان رم کنند: (...فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا...)، {ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم}.

۲. **فرستادن فرشتگان:** همچنان خداوند فرشتگانی را فرستاد که تاثیر غیبی بر آنها داشتند، مانند ایجاد بی همتی ووحشت در میان آنان: (...وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا...)، {ولشکریانی که آنها را نمیدیدید (وبدین وسیله آنها را در هم شکستیم)}، حذیفة رضي الله عنه میگوید: من به لشکر دشمن نزدیک شدم، مردی چارشانه وقد بلند دیدم که میگوید: برویم برویم، شما دیگر جایی در اینجا ندارید.

وبه خاطر ترس ووحشت از جنگ که در میان مسلمانان پدید آمده بود، خداوند آنان را سرزنش میفرماید: (...وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۹۶))، {وخداوند همیشه به آنچه شما انجام می دهید بینا بوده است}.

دوم. سبب جنگ تشویق یهود وخیانت آنان بود: طبرسی گوید: یکی از قضایای خندق این است که عدهای از یهودیان برای دیدار با قریش از مدینه به مکه رفتند، وآنها را به جنگ با رسول الله صلی الله علیه وآله

وسلم تشویق نموده وگفتند: ما با شما علیه آنان خواهیم بود تا آنها را ریشه‌کن کنیم، سپس آن یهودیان به سوی قبیله غطفان رفتند و آنان نیز جواب مثبت دادند.

حیی بن اخطب از بنی نضیر به دیدار کعب بن أسد رهبر بنی قریظه رفت، کعب با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پیمان بسته که خود و قومش با ایشان هستند. حیی اجازه گرفت ولی کعب در را بر او باز نکرد وگفت: وای بر تو ای حیی تو یک مرد شوم هستی، من با محمد پیمان بسته و حاضر نیستم پیمان میان با ایشان را بر هم زنم، واز او جز باوفایی و راستگویی ندیده ام، ولی آنقدر حیی با کعب بحث کرد تا توانست کعب را بر ناپیمانی وادار کند، و او پیمان میان خود و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را شکست.

سوم. کندن خندق و بعضی از نشانه‌های نبوت که در آن پیدا شد:

۱. سلمان از ما اهل بیت است: وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم متوجه خطر شد، خندق را اطراف مدینه زد، آنهم با پیشنهاد سلمان فارسی رحمة الله علیه، آنگاه اختلاف میان مهاجرین و انصار درباره سلمان فارسی افتاد، انصار گفتند: (سلمان از ما است) و مهاجرین گفتند: (سلمان از ما است)، ولی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: (سلمان اهل البیت)، {سلمان از ما اهل بیت است}.

۲. شکستن سنگ غیر قابل شکست توسط پیامبر: ایمن مخزومی گوید: از جابر بن عبد الله شنیدم که گفت: روز خندق مشغول کندن بودیم، به قطعه سنگ محکمی برخورد کردیم که قابل شکستن نبود، عرض کردیم: ای رسول الله، این سنگ قابل شکستن نیست، رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آب بر آن بریزید، سپس به سوی آن آمد، در حالی که از شدت گرسنگی شکم خود را بسته بود کلنگ را گرفت و سه بار بسم الله گفت و کلنگ زد، آنگاه به شکل تپه‌ای از خاک درآمد.

۳. اطعام کارکنان خندق توسط جابر: ادامه سخنان جابر: من به ایشان عرض کردم: یا رسول الله اجازه دهید به منزل بروم، و ایشان اجازه داد. در خانه به همسرم گفتم: چیزی برای خوردن داریم؟ گفت: قدری جو داریم، و یک بز ماده، وقتی خمیر نان و گوشت پخته شدند به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بازگشتم و گفتم: ای رسول خدا، غذای اندکی داریم، شما همراه با دو نفر از اصحاب خود بفرومائید. فرمود: چقدر است؟ گفتم: قدری جو و یک بز ماده. ایشان به تمام مسلمانان گفت: برویم به خانه جابر. من به خانه رفته و به همسرم گفتم: آبرویم رفت، رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با تمام جمعیت دارد میاید، گفت: آیا از مقدار غذا پرسید؟ گفتم: آری. گفت: خدا و رسولش بهتر میدانند، ما که به ایشان گفتیم که چه اندازه غذا داریم، همسر ما با این سخن خود غصه بزرگی را از من برطرف کرد.

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آمد و شروع به ساخت تلیت و جدا سازی گوشت نمود، سپس ظرفها را یکی پس از دیگری پر کرد. ایشان غذا را به مردم میداد تا اینکه همگی سیر شدند، ولی همچنان تنور از نان و دیگ از گوشت کاملاً پر میماندند، و ما نیز از آن خوردیم و به همه دوستان دادیم.

چهارم. آمدن کفار برای جنگ و وحشت مسلمانان:

۱. حضور کافران: قریش با فرماندهی أبو سفیان بن حرب آمدند، قبیله غطفان نیز حاضر شده و به همپیمانان خود بنی أسد پیغام دادند و جمعی از آنان نیز آمدند، قریش به عده‌ای از بنی سلیم پیام داده و جمعی از آنها نیز حاضر شدند: (إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ...)، {(به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند)}، منظور از آنهایی که از بالای شهر آمدند، یهودیانی بودند که در قلعه‌ها و دژهای اطراف مدینه سکونت داشتند، و منظور از آنهایی که از پایین شهر آمدند، قریش و همپیمانان آنها است.

۲. **ترس مسلمانان:** آنگاه ترس و وحشت بالا گرفت، (...وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ...)، {وزمانی را (به خاطر آورید) که چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود}، خیره شدن چشم مربوط به وقت احتضار قبل از مرگ است، و به لب رسیدن جانها نیز کنایه از همان حالت احتضار، یعنی این آیه حال مسلمانان را چنان به تصویر میکشد که گویا از شدت ترس دچار مرگ شده، تا اینکه مؤمنین احتمال هر خطری را میدادند، و نفاق بعضی از منافقین آشکار گردید: (...وَتَطَّوَّنَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا) (۱۰)، {وگمانهای گوناگون بدی به خدا می‌بردید}، آنان گمانهای بد به خدا بردند، مبنی بر اینکه خداوند آنها را رها کرده است. مخاطب در اینجا مسلمانان اند، البته همگی بدین‌صورت نبودند، لذا در آیات بعد از بعضی از آنها تمجید میکند، که در این اوضاع خطرناک بسیار خوب عمل کردند.

۳. **آزمایش مؤمنین:** بنا بر این جنگ بلای بسیار عظیمی بود، که کمتر مسلمانی توانست ثابت قدم بماند: (هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ...)، {آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند}، زیرا دل‌های آنان به لرزه درآمده و ایمانشان ناپایدار گردید: (...وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا) (۱۱)، {و تکان سختی خوردند}.

[۶]

پنجم. موضع منافقین و کسانی که بیمار دل بودند:

۱. **إظهار كفر:** (وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا) (۱۲)، {و(نیز) به خاطر آورید زمانی را که منافقان و بیمار دلان می‌گفتند: «خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند»}، پس آنها خدا و رسول را تکذیب میکردند، و منافقین کسانی اند که اظهار ایمان نموده ولی در دل کافر اند، و اما بیمار دلان کسانی هستند که شک و تردید داشتند، البته با نسیبتهایی گوناگون از شک.
۲. **ترساندن مؤمنین:** (وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا)، {و(نیز) به خاطر آورید زمانی را که گروهی از آنها گفتند: «ای اهل یثرب (ای مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست، به خانه‌های خود بازگردید»}، یعنی با این حمله خطرناک کفار دیگر مدینه جای امنی برای شما نیست که در آن اقامت نمائید، پس باید شهر را ترک کنید.
۳. **فرار از نبرد:** (وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا) (۱۳)، {وگروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند: «خانه‌های ما بی‌حفاظ است!»}، در حالی که بی‌حفاظ نبود، آنها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند}.
۴. **ترسو بودن آن قوم وضعف ایمانشان:** (وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوُهَا وَمَا تَكْبُتُوا بِهَا إِلَّا بَيْسِيرًا) (۱۴)، {آنها چنان بودند که اگر دشمنان از اطراف مدینه بر آنان وارد می‌شدند و پیشنهاد بازگشت به سوی شرک به آنان می‌کردند می‌پذیرفتند، و جز مدت کمی (برای انتخاب این راه) درنگ نمی‌کردند}.
۵. **شکستن پیمان با خدا:** (وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُوقُونَ الْأَذْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا) (۱۵)، {در حالی که} آنان قبل از این با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند، و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و در برابر آن مسؤولند)}، یعنی پیمانی که با خدای متعال بسته اند، چیزی است که در آن بخشیدن و از یاد بردن وجود ندارد.

ششم. رد بر منافقین و بیمار دلان: به دلایل زیر، فرار فایده‌ای نخواهد داشت:

۱. زمان خوشنودی از دنیا کوتاه است: (قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا) (۱۶)، {بگو: «اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، سودی به حال شما نخواهد داشت، و در آن هنگام جز بهره کمی از زندگانی خواهید گرفت»}، زیرا این فرار محدود به زندگی دنیا است که با آخرت قابل قیاس نیست.

۲. پناهی در برابر خدا ندارند: (قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً)، {بگو: «چه کسی می‌تواند شما را در برابر اراده خدا حفظ کند اگر او بدی یا رحمتی را برای شما اراده کند»}.

۳. تنها یاور و سرپرست خداوند است: (وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا) (۱۷) {و آنها جز خدا هیچ سرپرست و یآوری برای خود نخواهند یافت}.

هفتم. پرخاش به آنهایی که مانع جهاد میشوند: و آنها معمولاً منافقین و بیمار دلان اند.

۱. تهدید بر اینکه خداوند آنان را میشناسد: (قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا...)، {خداوند کسانی که مردم را از جنگ باز می‌داشتند و کسانی را که به برادران خود می‌گفتند: «بسوی ما بیایید (و خود را از معرکه بیرون کشید)» بخوبی می‌شناسد}، بازدارندگان کسانی هستند که در برابر راه جهاد مانع ایجاد میکنند، و لذا برادران خود را بر ترک جهاد و در امان بودن تشویق میکنند، و خداوند تهدید میکند که آنان را میشناسد.

۲. ترسو و بخیل بودن: خداوند آنها را ترسو در جنگ، و بخیل در پرداخت اموال برای دفاع معرفی میکند: (...وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا) (۱۸) أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ، {و آنها (مردمی ضعیفند و) جز اندکی پیکار نمی‌کنند، آنها در

همه چیز نسبت به شما بخیلند}، لذا خیلی کمتر در جنگ شرکت کرده و اگر بیایند به زودی فرار میکنند.

۳. شدت ترس آنها: (...فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَقْرُءُونَ إِلَيْكَ تَدْوِرُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ...)، {و هنگامی که (لحظات) ترس (و بحرانی) پیش آید، می‌بینی آنچنان به تو نگاه می‌کنند، و چشمهایشان در حلقه می‌چرخد، که گویی می‌خواهند قالب تهی کنند}.

۴. پرویی آنها علیه مؤمنین: (...فَإِذَا ذَمَّ الْخَوْفُ سَأَلُوكُمْ بِالسِّنَةِ جِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ...)، {اما وقتی حالت خوف و ترس فرو نشست، زبانهای تند و خشن خود را با انبوهی از خشم و عصبانیت بر شما می‌گشایند (و سهم خود را از غنائم مطالبه می‌کنند) در حالی که در آن نیز حریص و بخیلند}.

۵. عدم پذیرش اعمال آنها: (...أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا) (۱۹)، {آنها (هرگز) ایمان نیاورده‌اند، از این رو خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد، و این کار بر خدا آسان است}.

هشتم. ترس منافقین حتی پس از رفتن احزاب:

۱. از شدت ترس باور ندارند که احزاب واقعا رفته اند: (يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا...)، {آنها گمان می‌کنند هنوز لشکر احزاب نرفته‌اند}.

۲. آرزوی بادیه نشین بودن: (...وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ...)، {و اگر احزاب برگردند (از ترس آنان) دوست می‌دارند در میان اعراب بادیه‌نشین پراکنده (و پنهان) شوند و از اخبار شما جویا گردند}.

۳. وجود آنها در میان شما فایده‌ای ندارد، زیرا آنها به طور جدی نمی‌جنگند: (...وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا (۲۰))، {واگر در میان شما باشند جز اندکی پیکار نمی‌کنند}.

پیامبر، بهترین الگو:

از اینکه هدف این سوره نقل ارزشهای پیامبر صلی الله علیه و آله است، در اینجا نیز ارزش بسیار مهم دیگری را مطرح میکند تا همگی از آن اطلاع یافته و بدان عمل کنند، و آن این است که پیامبر بهترین الگویی است که میتوان از او پیروی کرد تا مورد رضایت خداوند در روز قیامت شد، (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (۲۱))، {مسلماناً برای شما در زندگی رسول خدا سر مشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند}، تمام مسلمین بر این مسئله اتفاق نظر دارند، لذا در هر سخن یا عمل و تقریر کافی است فرد مسلمان باور کند که پیامبر بدین مسئله عمل نموده است، و در اینصورت او نیز بدان عمل کرده و مطمئن خواهد بود که این کار بر حق است و مورد رضایت خدای متعال میباشد.

این سخن عمومی بوده و مخصوص جنگ احزاب نیست، هر چند در این جنگ و در هر جنگ دیگری میان مسلمانان و دشمنان دین مصداقی اساسی دارد.

نهم. تعریف از مؤمنین راستگو در جنگ احزاب:

۱. اطمینان مؤمنین راستگو به وعده خدا و رسول: (وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ...)، {ووقتی مؤمنان لشکر احزاب را دیدند گفتند: «این همان است که خدا و رسولش به ما وعده داده است...»}
۲. سبب اطمینان مؤمنین، راستگو دانستن خدا و رسول است: (...وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...)، {«...و خدا و رسولش راست گفته‌اند»}
۳. افزایش ایمان در دل‌هایشان: (...وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا (۲۲))، {و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود...}.
۴. راستگو بودن در عهد خود با خداوند، چه آنان که شهید شدند، یا منتظر شهادت اند: (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ...)، {در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بسته صادقانه ایستاده‌اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند}.
۵. پایبندی بر عهد خویش: (...وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (۲۳))، {و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند}.

[۷]

دهم. جریاناتی که در این جنگ اتفاق افتاد: این جریانات نشانگر این است که درگیری مسلحانه میان دو لشکر اتفاق نیافتاده، بلکه تنها نقشی بوده که پیامبر انجام داده است، اول اینکه تنها درگیری جدی توسط امیر المؤمنین علیه السلام است که تربیت شده دست پیامبر میباشد، سپس گمراه ساختن کفار است توسط یک مرد تازه مسلمان بنا بر راهنمایی پیامبر، و در پایان دعای پیامبر است که بالاترین ارزش دارد:

۱. قتل عمرو بن عبدود: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مدت بیست و چند روز در برابر مشرکین مقاومت نمود، که در این مدت جنگی بجز پرتاب تیر وجود نداشت، سپس چند سواره از قریش آمدند به

همراه عمرو بن عبدود عامری، آنان لباس رزم پوشیده و سوار بر اسب شدند، در برابر خندق ایستادند و گفتند: (به خدا سوگند این نیرنگ را اعراب نمیدانند)، سپس یک موضع باریک از خندق را انتخاب کرده و اسبها را تازانده و از خندق گذشتند، عمرو بن عبدود قهرمان قریش بود که معادل هزار سواره بشمار میرفت، علی بن ابی طالب علیه السلام با جمعی از مسلمین آمدند و راه نفوذی خندق را بستند. ابن اسحاق نقل میکند: عمرو بن عبدود ندا سرمیداد: چه کسی به جنگ من میاید؟ علی علیه السلام بلند شد و گفت: ای پیامبر خدا، من آماده جنگ با اویم. فرمود: او عمرو است، بنشین. دوباره عمرو فریاد کشید: هیچ مردی نیست؟ و آنها را سرزنش کرد و گفت: پس کجا است آن بهشت شما که ادعا میکنید هر که از شما کشته شود وارد آن میگردد؟ علی علیه السلام برپا خواست و گفت: من حریف او هستم ای رسول خدا، فرمود: او عمرو است. گفت: ولو عمرو باشد. آنگاه از پیامبر اجازه میدان گرفت و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم به او اجازه داد.

سید ابو محمد حسینی قاینی از حذیفه روایت میکند که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم زره خود (ذات الفضول) بر تن او کرد، و شمشیر خود (ذو الفقار) را بدستش داد، و عمامه خویش (السحاب) بر سر او گذاشت، سپس فرمود: به پیش رو. و وقتی علی به میدان رفت پیامبر دعا کرد: (اللهم احفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوق رأسه و من تحت قدمیه)، خداوند، او را از جلو و عقب، از چپ و راست، و از بالای سر و پائین پا نگهدار.}

عمرو به او گفت: تو که هستی؟ گفت: من علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف هستم. گفت: ای برادر زاده، بگذار دیگری بیاید، یکی از عموهایت یا هر که از تو بزرگتر است، من دوست ندارم که خون تو را بریزم. علی علیه السلام گفت: (لکنی والله ما أکره أن أهرق دمک)، ولی به خدا سوگند، من از ریختن خون تو ابایی ندارم. عمرو خشمگین گردید، پیاده شده و مانند شعله آتش شمشیر خود را کشید، سپس با خشم به سوی علی رفت، علی با سپر خود مقابله کرد و عمرو بر سپر ضربه زد و آن را دو نیم کرد، شمشیر او از سپر گذشت و سر علی را زخمی نمود، علی نیز بر شانه عمرو ضربه ای زد و او بر زمین افتاد.

۲. جنگ نیرنگ است: نعیم بن مسعود اشجعی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت: یا رسول الله، من مسلمان شده ام ولی هیچ کس از قوم من خبر ندارد، حال هر دستوری داری بفرما، رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: تو در میان ما تنها یک نفر هستی، ولی میتوانی آنها را از ما دور سازی، زیرا که (إنما الحرب خدعة)، {جنگ نیرنگ است}، نعیم بن مسعود به سوی بنی قریظه رفت، و بدانها گفت: اینجا شهر شما بوده، اموال و فرزندان و زنان شما در اینجا است، ولی قریش و غطفان از جای دیگری آمده و در کنار شما پیاده شده اند، حال اگر فرصتی پیش آید از آن بهره گیرند، و اگر غیر آن را دیدند به دیار خود برگشته و شما را با این مرد (پیامبر) تنها میگذارند، و شما توان مقابله با او را ندارید، پس ننگید تا اینکه چند تن از اشراف آنان را به عنوان گروگان بگیرید. گفتند: نظر خوبی دادی.

سپس به سوی اشراف قریش رفت و گفت: ای معشر قریش، آیا میدانید که بنی قریظه از کردار خود با محمد پشیمان شده اند، و لذا برای او نوشته اند که شما را اینگونه راضی میکنیم که چند تن از اشراف این قوم را به عنوان گروگان میگیریم، و آنها را تسلیم شما کرده تا گردن بزنیم، سپس ما به تو کمک میکنیم تا آنان را از دیار خود دور سازیم، لذا اگر بنی قریظه از شما عده ای گروگان خواستند، حتی یک نفر را هم به آنها ندهید و بر حذر باشید. سپس به سوی غطفان رفت و همان را گفت که به قریش گفته بود.

فردای آن روز یهودیان به ابو سفیان پیام دادند که ما حاضر به جنگیدن در کنار شما نیستیم مگر اینکه چند تن از مردان خود را به عنوان گروگان به ما بدهید، تا مطمئن شویم که ما را با محمد رها نمیکنید که به تنهایی با او بجنگیم. ابو سفیان جواب داد: ما حتی یک نفر را هم به شما نمیدهیم، حال اگر خواستید بیایید تا در کنار ما بجنگید وگرنه در جای خود بنشینید. در جواب گفتند: به خدا سوگند، تا گروگان به ما ندهید ما هرگز نمیجنگیم. و بدینوسیله خداوند میان آنها تفرقه انداخت و باد تند و به شدت سردی بر آنها فرستاد، و آنها به ناچار بازگشتند و رفتند.

۳. دعای رسول الله: حافظ با اسناد از عبد الله بن اُبی اوفی گوید: رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علیه احزاب دعا کرد وگفت: (اللهم أنت منزل الكتاب سريع الحساب اهزم الأحزاب، اللهم اهزمهم وزلزلهم)، {خداوندا، تو کتاب را فرو فرستادی، و حسابی سریع داری، پس احزاب را شکست ده، خدایا آنان را شکست داده و در هم بشکن}.

ابو هریره از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نقل میکند که فرمود: (لا إله إلا الله وحده وحده أعز جنده ونصر عبده وغلب الأحزاب وحده فلا شيء بعده)، {معبودی جز الله نیست، تنها یگانه او است، لشکر خود را عزیز نمود، و بنده خویش را یاری فرمود، و احزاب را شکست داد، پس چیزی پس از او نیست}.

یازدهم. جزای کسانی که در این جنگ شرکت داشتند:

۱. جزای مؤمنین راستگو: (لَيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ...)، {هدف این است که خداوند صادقان را بخاطر صدقشان پاداش دهد}، بنا بر این راستگویی سبب مجازات آنها به بهشت است.

۲. جزای منافقین: یکی از دو حالت است، یا اینکه خداوند آنها را عذاب خواهد کرد اگر بخواهد، و یا اینکه آنان را مورد رحمت و بخشش خود قرار میدهد: (...وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ إِن شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا) (۲۴...)، {و منافقان را هرگاه اراده کند عذاب نماید یا (اگر توبه کنند) توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند آمرزنده و رحیم است}.

۳. جزای کفار حمله کننده: (...وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا...)، {خدا کافران را با دلی پر از خشم بازگرداند بی آنکه نتیجه ای از کار خود گرفته باشند}، آنها با خشم و کینه فراوانی بازگشتند بدون آنکه بتوانند خشم خود را تخلیه کنند، همچنین بلای بزرگی بر آنها وارد شد که نتوانستند به اهداف خود برسند هر چند تمام آمادیگیهای ممکن را فراهم ساخته بودند.

۴. جزای عموم مسلمین: (...وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا) (۲۵))، {و خداوند (در این میدان)، مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت (و پیروزی را نصیبشان کرد)، و خدا قوی و شکستناپذیر است}، بر این تاکید دارد که خداوند دشواریهای این جنگ را از دوش مسلمانان برداشت، و لذا پیروزی با تلاش آنان بدست نیامد ولو به ظاهر، و هیچیک از آنها در جنگ شمشیری نزد، مگر مبارزه امیر المؤمنین علیه السلام با قهرمان عرب عمرو بن عبدود، و لذا هنگامی که ایشان به میدان رفت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: (برز الإيمان كله إلى الشرك كله)، {تمام ایمان به جنگ با تمام کفر رفت}، و پس از اینکه حضرت علی عمرو را کشت، پیامبر فرمود: (لضربة علي أفضل من عبادة الثقلين)، {ضربه ای که علی زد، از عبادت جن و انس بالاتر است}.

۵. جزای یهودیان پیمان شکن: (وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ﴿٢٦﴾)، {و خداوند گروهی از اهل کتاب [یهود] را که از آنان [مشرکان عرب] حمایت کردند از قلعه‌های محکمشان پایین کشید و در دلهایشان رعب و وحشت افکند، (و کارشان به جایی رسید که) شما گروهی را به قتل می‌رساندید و گروهی را اسیر می‌کردید}، یهود با مشرکین همکاری کردند، و لذا وحشت زده از دژهای خود پایین آمده، و راضی به حکم سعد بن معاذ شدند، سعد نیز دستور داد مردان را بکشند، زنان و فرزندان آنها را به اسارت بگیرند و اموالشان را میان مسلمانان تقسیم نمایند، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حکم سعد را پذیرفته و بدان عمل کرد. و مسلمین بر سرزمینهای یهود بنی قریظه مسلط شدند بدون اینکه از آنان خریداری کنند، خداوند از این اتفاق به عنوان رسیدن میراث به مسلمانان از طرف خدا تعبیر میفرماید، زیرا آنها هیچ جنگ و ستیزی ننمودند بلکه این کار با اراده شکست ناپذیر خدا انجام گردید: (وَأَوْزَكْنَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدْيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢٧﴾)، {وزمینها و خانه‌ها و اموالشان را در اختیار شما گذاشت، و (همچنین) زمینی را که هرگز در آن گام نهاده بودید، و خداوند بر هر چیز توانا است}.

[۸]

فصل ششم. پاکسازی خانه پیامبر

مطلب اول درباره پاکسازی خانه پیامبر. ترك زیورات دنیا:

اولاً. فرق میان پیامبران و سلاطین:

۱. همسران پیامبر تقاضای زیورات دنیا میکنند: ظاهراً پس از جنگ احزاب (خندق) که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اموالی را از یهودیان بدست آورد، بعضی از همسران ایشان تقاضای قدری از زیورات کردند، زیرا تفکر جامعه بر این بوده است که زنان هر پیشوای پیروز سهم بسزایی از غنیمتها را دارند.

۲. پیامبر تقاضای همسران خود را نمیپذیرد: رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هیچ تمایلی به زیورات نداشت، و نفس ایشان آلوده حب دنیا نمیگردید، و لذا پیشنهاد همسران خود را رد کرده و از آن ناراحت شد.

۳. حکم شرعی برای هر حاکم: این رد کردن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، تنها یک عکس العمل شخصی مربوط روحیه زاهدانه ایشان نبوده است، بلکه یک قانون الهی است که نباید از آن گذشت، و ظاهراً مخصوص خاندان پیامبر نمیباشد، بلکه حکمی است شرعی مربوط به هر که در مسند قدرت نشسته و امور مسلمین را در اختیار میگیرد.

ثانیاً. همسران پیامبر میان طلاق و زندگی زاهدانه باید یکی را انتخاب کنند:

۱. همسران پیامبر با طلاق مواجه شدند: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾)، {ای پیامبر، به همسرانت بگو: «اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید بیاید با هدیه‌ای شما را بهرمند سازم و شما را بطرز نیکویی رها سازم...»}، بالاترین لطف الهی بود که خداوند به پیامبر خود صلی الله علیه وآله وسلم دستور داد به زنان خود اجازه انتخاب میان دو امر دهد، و مجبور به زندگی زاهدانه با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ننماید.

۲. هدف از این آیات: هدف پاکسازی خانه پیامبر از آلودگیهای زندگی دنیا است، و همچنین بیان فرق زیاد میان غنیمت گیری پیامبران با غنیمت گیری سلاطین و رؤسای قبایل است، و قانع کردن همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تا دیگر در دل ناراحتی از عملکرد پیامبر نداشته، و بدانند که این دستور خدا است.

۳. **تأدیب مردان جامعه:** اگر مرد متوجه شود که همسر او به ادامه زندگی با او علاقه ندارد، سزاوار است وی را مجبور به قبول شرایط خاص خود و تسلیم شدن در برابر این تقدیر ننماید.

۴. **چه کسی پول بپردازد:** خدای متعال به رسول خود صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد آنان را طلاق ندهد مگر اینکه به آنها چیزی از امکانات دنیا که خواهان آن بودند بدهد. این اخلاق عالی کجا، و اخلاق آنهایی که از همسران خود مطالبه میکنند که اموالی را به آنها ببخشند کجا؟

۵. **خشم نکردن:** خدا به پیامبر دستور داد از طلاق دادن آنها به هیچوجه خشم نکند، بلکه چنان با نیکویی آنها را رها نماید، که هیچ ناراحتی و کینه در آن نباشد، تا اینکه پس از جدایی آنها هرگز یادگار تلخی از زندگی با ایشان نداشته باشند.

ثالثاً. انتخاب دوم ترک دنیا:

۱. **منظور از ترک دنیا چیست:** منظور زندگی با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است، که قرآن آن را انتخاب خدا و رسول و جهان آخرت مینامد، (وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا) (۲۹)، {... و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی آماده ساخته است}.

۲. **انتخاب همسران پیامبر:** همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اتفاق نظر داشتند که خدا و رسول را انتخاب کنند.

۳. **وعدۀ پاداش فقط برای نیکوکاران:** آیه شریفه و وعدۀ بی قید و شرط پاداش را نداده است، بلکه آن را وابسته به شرط نیکوکار بودن هر یک از آنها دانسته است، زیرا ممکن است انتخاب ادامه زندگی با پیامبر به هدف پاداش الهی نباشد، و خداوند در بخشیدن بهشت اشتباه نخواهد کرد، که ما را با آیه ذیل بیم داده است: (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ..)، {و بدانید خداوند آنچه را در دل دارید می‌داند، لذا از مخالفت او بپرهیزید} سورة بقره: ۲۳۵.

مطلب دوم درباره پاکسازی خانۀ پیامبر. نحوه پاداش و کیفر همسران پیامبر:

۱. **کیفر کارهای ناسزا:** (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ بَأْتٍ مِنْكُمْ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا) (۳۰)، {ای همسران پیامبر، هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوجندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است}، دوجندان شدن کیفر یا بدین دلیل است که گناه آشکار و فاحش از همسران پیامبر تاثیر بسیار نادرستی در جامعه خواهد داشت، و یا به دلیل آن است که این کار ناپسند به کرامت پیامبر ضربه می‌زند، و قداست پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله وسلم را پایمال مینماید، و لذا چنین حکمی مخصوص زمان حضور رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نیست.

۲. **جزای کارهای نیکو:** (وَمَنْ يَفْعَلْ مِنْكُمْ خَيْرًا فَلْيَحْذَرِ لَهَا أَجْرَهَا مَرْتَبًا وَاعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا) (۳۱)، {و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دوجندان خواهیم ساخت، و روزی پرارزشی برای او آماده کرده‌ایم}، کلمۀ (یقنت) در آیه به معنی اطاعت خاضعانه است، و شاید سبب دو برابر شدن پاداش آنها همان دوجندان بودن کیفر باشد، زیرا کسی که به خاطر اشتباه و کار ناپسندش، خود را در معرض عذاب دوجندان قرار میدهد مستحق دو برابر شدن پاداش کار خوب نیز میباشد.

مطلب سوم درباره پاکسازی خانه پیامبر. عفاف (پاکدامنی): البته احکام زیر مخصوص همسران پیامبر نیست.

اولاً. همسران پیامبر با دیگران فرق دارند: (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ أَتَقِيْنَ...)، {ای همسران پیامبر، شما همچون یکی از زنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید}، موقعیت ویژه آنها نسبت به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، آنها را بر سایر زنان جامعه برتری میدهد، زیرا توهین به آنها توهین به ایشان است، ولی این برتری وابسته به داشتن تقوی است، که اگر تقوی نباشد امتیازی بر سایر زنان ندارند.

ثانیاً. نگفتن سخن تحریک آمیز:

۱. **نرم سخن نگفتن:** (...فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ...)، {پس به گونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگویند که بیمار دلان در شما طمع کنند}، نباید زن به طوری سخن بگوید که مرد را به هوس اندازد. و منظور از بیمار دل کسی است که در خواسته‌های جنسی زیاده روی کرده و مانع دینی هم نداشته باشد، زیرا بعضی از افراد بدون هیچ‌گونه حیا و ورعی خواسته‌های نامشروع خود را ابراز میکنند.

۲. **سخن معمولی گفتن:** (...وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۳۲))، {و سخن معمولی بگویند}، با مردان غریبه فقط سخن معمولی بزنند، آن‌گونه که مناسب گفتگو میان یک زن و مرد نامحرم باشد، و هیچ سخنی که خلاف عفت و سبب افتادن در حرام شود نگویند، مانند لطیفه گفتن، واز آن بدتر سخنهاى عشق آمیز.

[9]

ثالثاً. نشستن در خانه:

۱. **خارج نشدن:** (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ...)، {و در خانه‌های خود بمانید}، دین مانع از بیرون رفتن زن با حجاب نیست، ولی بهتر این است که در خانه بماند، بخصوص برای همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، زیرا بیرون آمدن آنها سبب میشود که دیگران بدانها نگاههای نادرست کنند، یا مفسده‌های دیگری داشته باشد که به کرامت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برخورد داشته باشد.

۲. **ظاهر و آشکار نشدن:** (...وَلَا تَبْرَجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى...)، {و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید}، تبرج یعنی ظاهر و آشکار شدن، همان‌گونه که در جاهلیت قبل از اسلام بوده است.

مطلب چهارم درباره پاکسازی خانه پیامبر. عبادت و طاعت:

۱. **عبادت:** (...وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ...)، {و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید}، زیرا نماز و زکات دو ستون دین اند، یکی میان بنده و پروردگار خویش است و دیگری میان انسان و جامعه است.

۲. **طاعت:** (...وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...)، {و خدا و رسولش را اطاعت کنید}، یعنی پیروی از آنچه خداوند نازل فرموده، و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بدان دستور داده است.

فصل هفتم. آیه تطهیر و عصمت اهل بیت پیامبر

(...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳))، {خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد}.

منظور از اهل بیت چیست:

۱. یعنی اصحاب کسا: روایات فراوانی که از حد تواتر گذشته در این باره وجود دارد مبنی بر اینکه اهل بیت همان اصحاب کسا هستند (پیامبر، حضرت زهرا و همسر و دو پسر ایشان) سلام الله علیهم، و تعداد این روایات آنقدر زیاد است که کینه‌توز ترین افراد به اهل بیت نمیتوانند آن را انکار نمایند.

۲. نظر کتابهای اهل سنت: طبري در جامع البيان، اختلاف مفسرين در منظور از اهل بیت را بیان میکند، سپس روایتهای زیادی نقل میکند که حدیث کسا یا مشابهنش آن را اعلام میدارند، آنگاه تنها یک حدیث از عکرمه نقل میکند که میگوید منظور همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است، هر چند عکرمه این مطلب را نه به پیامبر نسبت داده و نه به یکی از صحابه، و این روایات در اکثر کتابهای حدیث و تفسیر نقل شده است.

این آیه مخصوص اهل بیت است:

۱. آیه به اصحاب کسا اختصاص دارد: طبري در حدیثی بنقل از أبو سعید خدری، میگوید: رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: (نزلت هذه الآية في خمسة: فيّ وفي علي وحسن وحسين وفاطمة، إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا)، {این آیه درباره پنج تن آمده است: من، علی، حسن، حسین، و فاطمه، خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد}.

۲. منظور آیه همسران پیامبر نیست: در روایتی از أم سلمة رضي الله عنها میگوید: وقتی این آیه نازل شد: "إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا"، {خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد}، رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دستور داد علی، فاطمه، حسن و حسین بیایند، و یک کسا (پرده) خیبری را بر آنها انداخت، و فرمود: (اللهم هؤلاء أهل بيتي اللهم أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا)، {خداوند! اینها اهل بیت من اند، خدایا پلیدی و گناه را از آنها دور کن و کاملاً آنها را پاک بساز}. ام سلمة گفت: مگر من از آنها نیستم؟ فرمود: (أنتِ إلی خیر)، {تو به سوی خیر می‌روی}.

اشکال سیاق (روند) در آیه:

۱. سبب این دستور: از سیاق (روند آیه) برمیاید که مخاطب همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اند، خداوند چنین دستورهایی به آنان داده: "وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ"، {و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید}، ولی گویا خداوند دستورهای فوق را برای مصلحتی مربوط به خود نداده است، بلکه می‌خواسته پلیدی و گناه را از آنان کند، یعنی سبب این دستورها پاک ساختن آنها است.

۲. توجیه ضمیر مذکر: جمله‌های سابق همگی با ضمیر مؤنث بودند، ولی ضمیر در این جمله مذکر است، که سبب آن میتواند بخاطر لفظ (اهل) باشد، یا بر اساس اینکه مردی نیز به این مجموعه اضافه شده است، یعنی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، و لذا همین تعبیر در خطاب ملائکه به همسر ابراهیم علیه السلام آمده است: (قالوا أتعجبين من أمر الله رحمة الله وبركاته عليكم أهل البيت إنه حميد مجيد)، {گفتند: «آیا از فرمان خدا تعجب میکنی؟ این رحمت خدا و برکاتش بر شما اهل بیت است، چرا که او ستوده و والا است»} هود: ۷۳.

رد بر اشکال:

۱. **سبب مشخص نیست:** میتوان گفت که سبب در این جمله مشخص نیست، زیرا مفهوم آن نمیتواند سبب احکام گذشته باشد، خصوصاً با در نظر گرفتن اینکه دستورها با این جمله تمام نمیشوند، بلکه آیه بعد نیز شامل دستوری برای آنها است. واقتضای سیاق این است که سبب در پایان دستورها بیاید.

۲. **نقش روایات:** با توجه به روایات، هیچ جای شکی برای هر منصف باقی نمی ماند که منظور از اهل بیت پیامبر و دختر ایشان همراه با شوهر و دو پسرش صلوات الله علیهم میباشد.

۳. **سبب ذکر آیه تطهیر در اینجا:** اینکه این جمله درست در این مکان قرار گرفته، هر چند با جمله های پیشین ربطی ندارد، میتواند یکی از دو سبب را دارا باشد، یا اینکه کسانی که قرآن را جمع کردند به خاطر غرضهایی که در دل داشته چنین کرده اند، و یا اینکه به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم انجام شده، به هدف نگهداری جمله از تصرف حاکمانی که از آن خوشایند نبوده اند.

۴. **مثال از آیه ای دیگر که در جای مناسب خود نیست:** خداوند میفرماید: (الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)، {امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند، بنابر این از آنها نترسید، و از (مخالفت) من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم، و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم} المائدة: ۳، این جمله نیز مفهوم مشخصی داشته و هیچ ربطی به قبل و بعد خود در آیه ندارد. عجیب این است که پیش از این جمله قسمتی از حکم تحریم میته و امثال آن است، و پس از آن نیز بقیه این حکم است، و در روایات بسیار زیادی آمده است که این جمله روز غدیر نازل گردید، وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و آله علی سلام الله علیه را به عنوان امام مردم تعیین نمود.

دلالت آیه بر عصمت: شیعه امامیه بدین آیه استدلال کردند بر عصمت اصحاب کسا سلام الله علیهم، بلکه عصمت تمام ائمه اطهار علیهم السلام.

اولاً. اراده (خواستن) تکوینی یا تشریعی است: اراده خدا میتواند تکوینی یا تشریعی باشد.

۱. **اراده تکوینی:** این است که خداوند بخواهد چیزی موجود شود، چنین اراده ای از خدای متعال بدون شک اجرا خواهد شد. خداوند میفرماید: (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) یس: ۸۲، {فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن میگوید: «موجود باش»، آن نیز بی درنگ موجود می شود}، پس این دستور که میفرماید "کن" یعنی {موجود باش}، یک اراده تکوینی است، و به دنبال آن مطمئناً آن چیز انجام میگردد.

۲. **اراده تشریعی:** این است که خداوند از کسی بخواهد که با اختیار خود، کاری انجام داده یا از انجام کاری دست نگه دارد، در اینجا امکان دارد که آن شخص اطاعت کرده یا نافرمانی نماید، همانگونه که در تمام دستورهای شرعی وجود دارد.

ثانیاً. در این آیه، اراده تکوینی است:

۱. **اختصاص آیه به اهل بیت:** آیه دلالت دارد که موضوع آن مخصوص اهل بیت است، زیرا بدون شک منظور از آیه مدح اهل بیت و بیان ویژگیهای خاص آنها است، و روایات یاد شده در این باره جای شکی نمیگذارند که آیه شامل همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیست.

۲. **اراده در این آیه تشریعی نیست:** تقاضای دوری از پلیدیها مخصوص اهل بیت نیست، بلکه خدای متعال با اراده ای تشریعی از تمام مردم میخواهد که از پلیدی دوری کنند، پس نمیتواند اراده در این آیه تشریعی باشد.

ثالثاً. دلالت بر عصمت:

۱. دوری کردن از پلیدی: واضح است که منظور از پلیدی در اینجا معنوی است، که شامل هرگونه دوری از خدای متعال است، یا هر پستی و بی ارزشی در نفس انسان است، لذا تمام گناهان و صفات ناپسند را شامل میشود. وقیدی در آیه نیست، لذا به طور آشکار دلالت بر عصمت اهل بیت علیهم السلام میکند.
۲. پاک نمودن: جمله: (ویطهرکم تطهیراً) بر پاک نمودن تاکید مینماید، پس طهارت (پاکی) نیز به معنای دوری از پلیدیها و از هرچه روح بلند انسانی را آلوده میسازد.

[۱۰]

رابعاً. اشکال جبر:

۱. اشکال: به نظر میرسد که اراده تکوینی در پاک ساختن افراد حالت زور و اجبار داشته و در نتیجه فرد اختیار خود را از دست بدهد، و لذا فضیلتی برای این عصمت باقی نمی ماند.
۲. جواب اشکال: هیچ چیزی جز با اراده خدا اتفاق نمی افتد، مگر آنکه همان شود که او خواهد، پس اگر بخواهد که فعلی (کاری) از فاعل (کننده آن) با اختیار او انجام شود، همانگونه شده و با اختیارش انجام میگردد. و اگر خدا بخواهد که فرد بی اختیار آن کار را انجام دهد چنین شود، و خدای متعال خواسته است که علم و تقوی و ترس از خدا را در آنها قرار داده تا پلیدی از معصومین دور شود، و این عوامل سبب میگردد که با اختیار فعل یا ترك از فرد صادر شود، و همین گونه خواهد شد که خدا خواسته است.

خامساً. تعمیم عصمت در این آیه بر أئمة اطهار علیهم السلام: این تعمیم با بعضی از روایات موجود نزد ما انجام میشود، مثلاً در پایان حدیث أم سلمه این سخن از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمده است: (أنت علی خیر، إنما أنزلت فیّ وفي أخي وفي ابنتي وفي ابني وفي تسعة من ولد ابني الحسين خاصّة لیس معنا أحد غیرنا...)، { تو - ام سلمه - بر خیر هستی، ولی آیه به طور ویژه درباره من، برادرم، دخترم، و دو پسر، و نه نفر از فرزندان حسین نازل گردیده، و در این باره هیچ کس همراه ما نیست }، رجوع کنید به تفسیر صافی. البته عصمت و تعمیم آن دلایل دیگری از کتاب و سنت دارد که در جای خود بدست آید.

فصل هشتم. از همسران پیامبر چه چیزی خواسته شده

آنچه از همسران پیامبر خواسته شده: مطلب اول و ویژه همسران پیامبر است، و لذا به شکل خطاب به آنها آمده است، ولی برای دیگران نیز الزام آور است، اما باقی مطالب برای عموم مردم از زن و مرد است، لذا بطور عمومی وارد شده است، ولی باز هم همسران پیامبر را به طور خاص در نظر دارد، آنهم به دلیل جایگاه بلند خاندان نبوت است که آنها بدان وابسته اند.

۱. ذکر حکمت و آیات خداوند: (وَأذْكُرَنَّ مَا يُثْلَى فِي بُيُوتِكُمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ...)، { آنچه را در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می شود یاد کنید }، یعنی اینکه سزاوار نیست آن را از یاد ببرند، زیرا آیات در خانه های آنان خوانده میشود، پس آنها مانند سایر مردم نیستند که آیات خدا را در یک مناسبت شنیده یا اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بدانها خبر دهد، و یا در یکی از خطبه های داخل مسجد شنیده باشند، و یا امثال آن، بلکه ابتدای نازل شدن آیات در خانه آنها می باشد، پس آنها سزاوارتر از دیگران اند برای از یاد نبردن آن.

(...إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾)، {خداوند لطیف وخبیر است}، پس هر یک از همسران پیامبر که آیات خدا و حکمت نازل شده را از یاد نبرد، مورد لطف الهی قرار گرفته تا زمینه‌ای مناسب باشد برای هدایت، اما اگر یکی از آنها آیات و حکمت را از یاد برد، او باید بداند که خداوند به وضع و کار او آگاه است.

۲. اسلام و ایمان: (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ...)، {به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان}، منظور از اسلام در اینجا معنی عمومی آن که با گفتن شهادتین انجام میگیرد نیست، زیرا شامل منافقین نیز میگردد، بلکه منظور تسلیم امر خدا بودن است، و این اسلامی است که ثواب در آن میباشد، اما ایمان یعنی اعتقاد قلبی.

۳. سایر صفتها: (...وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٣٥﴾)، {مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است}، قانت کسی است که خاضعانه اطاعت میکند. و صادق آن است که در اعتقاد، قول و عمل راستگو باشد. و صابر آن است که بر طاعت خدا و ترک معصیت صبر کرده و مصیبت‌ها و سختیها را در این راه تحمل نماید. و خشوع تذلل است، و بیشتر در جایی گفته میشود که بر اعضای بدن پیدا شود، بعکس خضوع که معمولاً مربوط به قلب است.

و ذکر میتواند قلبی یا زبانی باشد، و ذکر قلبی فراوان آن است که مؤمن پروردگار خود را در موقعیتهای لازم از یاد نبرد، مانند موقعیتی که انسان را به سوی گناه میکشد، یا نیاز به طاعت، صبر، و پایداری است، و اما درباره ذکر زبانی در حدیث آمده است که تسبیح حضرت زهرا سلام الله علیها پس از هر نماز یک ذکر فراوان است.

فصل نهم. شکستن دو سنت جاهلی

سنت جاهلی اول: شکستن این سنت که یک بانوی دارای موقعیت والا با برده آزاد شده ازدواج نکند:

۱. خواستگاری زید ورد کردن زینب: روایت معروفی است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم زینب بنت جحش را برای زید بن حارثه رضی الله عنهما خواستگاری فرمود، ولی زینب و برادرش عبدالله هر دو آن رد کردند زیرا زینب از نظر حسب و نسب دارای موقعیت بالایی بود.

۲. وجوب طاعت خدا و رسول: آنگاه این آیه نازل شد (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ﴿٣٦﴾)، {هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد، و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است}، لذا زینب و برادرش هر دو راضی شدند.

۳. با ازدواج آنها، آن سنت جاهلی شکست: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم زینب را به ازدواج زید درآورد، و مهرش را خود پرداخت. و بدینوسیله پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم یک مانع اجتماعی عظیمی

را در ازدواج مؤمنین و مؤمنات شکست، تا دیگر شرافتهای قبیله‌ای را به رخ یکدیگر نکشند، ببینید چگونه زینب دختر عمه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که از شریفترین خانواده‌های عرب است، با یک برده آزاد شده ازدواج میکند.

[۱۱]

زید سعی کرد زینب را طلاق دهد:

۱. **نعمتهای خدا و رسول بر زید:** (وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ...)، { (به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزند خواندهات «زید» می‌گفتی:...]، خداوند دو نعمت به زید عطا فرمود، یکی هدایت به اسلام، و دیگری در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باشد که این نیز نعمت عظیمی است، و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تمام نعمتهایی که بر مؤمنین داشت را بر زید نیز عطا فرمود، همچنین او را از بردگی آزاد و به وی محبت زیادی ابراز نمود، و شاید منظور از نعمت پیامبر بر زید به همسری درآوردن زینب برای او باشد با اختلاف بزرگ طبقاتی میان دو خاندان.

۲. **پیامبر زید را از طلاق دادن همسرش زینب منع میکند:** (...أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ...)، { «همسرت را نگاهدار و از خدا بپرهیز» }، از آیه برمیآید که به دلیل نامشخصی زید میخواست زینب را طلاق دهد، و در این باره با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مشورت کرد، حضرت فرمود: «همسرت را نگاهدار و از خدا بپرهیز». از این بیان بدست میآید که این طلاق دلیل قانع کننده‌ای نداشته و چنین طلاق مخالف با تقوای الهی است.

پیامبر چه چیزی را در دل پنهان میداشت: (...وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ...)، { و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند }:

۱. **متهم کردن پیامبر با دروغی خطرناک:** بحث فراوانی مطرح شده درباره آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در دل خود پنهان نموده بود، در این باره روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای کار خصوصی بر زینب وارد شد، وی را بی‌حجاب و با سر برهنه دید، به او علاقمند شد و گفت: سبحان الله تبارك الله أحسن الخالقين، { تبارک الله که چه زیبا ساخته است }، وقتی زید بازگشت زینب این خبر را به او داد، زید نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رفت و اظهار کرد که میخواهد زینب را طلاق دهد، ولی پیامبر او را منع کرد، در حالی در دل میخواست که واقعا زید زینب را طلاق دهد تا بتواند با او ازدواج کند، و این همان چیزی است که پیامبر در دل پنهان کرده بود.

البته این دروغی آشکار و بهتانی عظیم است. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با فضل الهی معصوم است، و بزرگوارتر از این است که به یک زن شوهردار نامحرم نگاه بد داشته باشد، بلکه آرزو کند شوهرش وی را طلاق دهد تا با او ازدواج نماید، و هر انسان با کرامتی از چنین کاری نفرت دارد، چه رسد به پیامبر معصوم؟! متأسفانه دشمنان اسلام خواستند با امثال این روایات دین و رسالت را بدنام کنند. هرچند زشتی آن در تمام ارزشهای اخلاقی مشخص است، ولی کسانی که برای مصالح دولتهای ستمگر حدیث میسازند هیچ مانعی ندارند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به چنین تهمتهای زشت و ناروا متهم کنند، تا توجیهی باشد برای فسق و فجور موجود در کاخهای خلفا.

۲. **برنامه الهی برای شکستن بعضی سنتهای جاهلی:** اساساً، اینکه پیامبر زینب را به همسری زید درآورد و سپس از هم جدا شدند، و پیامبر با زینب ازدواج کرد، تمام آن یک برنامه از پیش ساخته بوده

است، که خداوند میخواست سنتهای جاهلی را درهم کوبد، میتوان این مسئله را از اصرار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در ابتدای امر برای ازدواج زید با زینب بدست آورد.

۳. ضرورت ازدواج با زینب پنهان بود: آنچه از خود آیه و روایات معلوم میگردد این است که پیامبر مامور بود پس از طلاق زید، با زینب ازدواج کند، و این همان چیزی است که آن را پنهان میکرد، هرچند میدانست که در هر صورت زید وی را طلاق خواهد داد.

میتوان از خود آیه دلیل آورد مبنی بر اینکه مسئله پنهانی همین است که گفتیم، نه دروغهایی که میگویند، و آن دلیل این قسمت از آیه است: "وتخفي في نفسك ما الله مبديه"، {و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند}، ولی چیزی که خدا آن را آشکار کرد این بود که میفرماید: "فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها"، {هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سرآورد (واز او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم}.

ترس پیامبر از تاثیر شکستن سنت جاهلی: (...وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ...)، {واز مردم می‌ترسیدی در

حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی}:

۱. نگرانی پیامبر بر استقرار جامعه: در این آیه، خداوند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را سرزنش میکند که چرا اینقدر برای استقرار جامعه نگران است و سعی دارد مردم را خشمگین نکند، پس منظور از ترس پیامبر از مردم این است، یعنی از آنها برای خودشان می‌ترسد نه برای خویش، در واقع پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از تاثیر این حادثه ترسید که مبدا مردم را گمراه کند، و لذا به او خطاب میکند: (خداوند سزاوارتر است که از او بترسی)، تا اینکه پیامبر مطمئن شود که هرگاه خداوند دستور چیزی را صادر فرمود متوجه تمام آثار آن نیز میباشد.

۲. یک مثال از این نوع ترس: موسی علیه السلام از سحر سحره ترسید، خداوند میفرماید: (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى) طه: ۶۷، {موسی ترس خفیفی در دل احساس کرد} که مبدا مردم گمراه شوند. و لذا خطاب الهی اینگونه آمد: (قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى) طه: ۶۸، {گفتیم: نترس تو مسلماً (پیروز و برتری)}.

۳. یک مثال دیگر مربوط به خود پیامبر: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از اعلان امامت امیر المؤمنین علیه السلام می‌ترسید، ترس ایشان از این بود که مبدا حاقدین به جوش آیند، و ایشان را متهم به جانبداری از پسر عمو و داماد خود کنند، ولی خداوند او را آرام کرد که: (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)، {خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد}، آنهم پس از اینکه او را مورد عتاب قرار داد: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رَسُولُ اللَّهِ..) المائدة: ۶۷، {ای پیامبر، آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان، و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده‌ای}. و بعید نیست که در اینجا نیز ترس بر مردم باشد که مبدا گمراه شوند.

سنت جاهلی دوم. شکستن سنت ازدواج نکردن فرد با همسر پسر خوانده خویش:

۱. زید همسر خود زینب را طلاق داد: (...فَلَمَّا فَصَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا...)، {هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سرآورد (واز او جدا شد)}، جمله (زید نیازش را از آن زن به سرآورد) یا بدین معنی است که از او دلزده شد، که احتمالاً به یک دلیل نامشخص بوده است، و یا به معنای نزدیکی است، آنهم برای تاکید بر

مبارزه با سنت جاهلی است، از این جهت که آن خانم نه تنها همسر زید بود، بلکه زید بهره جنسی نیز از او برد.

۲. سبب ازدواج پیامبر با زینب: (...وَوَجَّعْنَا كَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا...)، {ما او را به همسری تو در آوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده هایشان - هنگامی که طلاق گیرند - نباشد}، بنا بر این هدف از کل این قضیه، یعنی ازدواج زید سپس طلاق دادنش، آنگاه ازدواج پیامبر با زینب، تمام این جریان برای حل مشکل مؤمنین از آثار نادرست جاهلیت درباره ازدواج و دیگر مسائل است، و از آن پس تنها از دستورات خدای متعال پیروی کنند.

۳. شکستن سنت جاهلی به دستور خدا بوده است: (...وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٣٧﴾)، {و فرمان خدا انجام شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود)}، {موقعیت اقتضا میکند که منظور از امر در اینجا امر تشریعی باشد، زیرا سخن درباره دستورهایی ازدواج زید با زینب، سپس طلاق آنها، و پس از آن ازدواج پیامبر با او میباشد، پس باید بدین دستور خدا عمل کرد.}

[12]

فصل دهم. ختم رسالت و نبوت به رسول الله

تعهد پیامبر به دستورات الهی:

۱. اجرای دستور خدا حتمی است: (...مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ...)، {هیچ گونه منعی بر پیامبر در آنچه خدا بر او واجب کرده نیست}، خداوند بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دستور عمل به رسالت و ابلاغ آن داده است، و همچنین دستور برخورد با فرهنگهای پوسیده، و سنتهای جاهلی.

۲. وظیفه های پیامبر از سنتهای همیشگی خدا است: (...سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ...)، {این سنت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده اند نیز جاری بوده} سنت در اینجا شکستن سنتهای جاهلی، تثبیت پایه های شریعت، و تبدیل عادات بدین شریعت است، و منظور از کسانی که پیش از این بوده اند انبیای گذشته است، یعنی این وظایف پیامبر برای انبیای گذشته نیز بوده است.

۳. فرمان خدا طبق برنامه است: (...وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا ﴿٣٨﴾)، {و فرمان خدا روی حساب و برنامه دقیقی است}، دستور در اینجا امر تشریعی است، یعنی دستورات خداوند مانند احکام بشر بیهوده نیست، انسانها منتظر میمانند تا ببینند نتیجه احکام خود خوب است یا نه، اما اگر خدا دستوری صادر فرماید مطمئناً تمام مسائل قبل و بعد آن را در نظر گرفته است، زیرا همه چیز در اختیار او بوده و او آگاه به تمام غیب است، و شاید یکی از امور پیش بینی شده همین ازدواج پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با زینب باشد.

پیامبر تنها از خدا میترسد:

۱. سنتهای الهی برای که بوده است: (...الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ...)، {پیامبران} پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالتهای الهی می کردند}، واضح است که منظور از پیشینیان که در آیه قبل مطرح شده اند، پیامبران سلام الله علیهم میباشد.

۲. پیامبران تنها از خدا میترسند: (...وَيَخْشَوْنَ اللَّهَ إِلَّا اللَّهُ...)، {و (تنها) از او می ترسیدند، و از هیچ کس جز خدا بیم نداشتند}، آنها از خدا میترسیدند که مبادا در دستورات الهی کوتاهی یا سستی کنند، و از

غیر او نمیترسیدند، و برای آنها اهمیت نداشت که نتیجه اعمالشان چه خواهد بود، زیرا میدانستند که اعمال آنان به دستور خدا است.

۳. **پیامبر از غیر خدا نمیترسد:** گفتیم که جمله (وتخشی الناس)، {واز مردم میترسی} در آیه گذشته هرگز کرامت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را خدشه دار نمیکند، بلکه ایشان حتی ترك اولی نیز نکرده است، ولی بخاطر مراعات حال مردم پیشنهاد زید را به تاخیر انداخت، و از طرف خدا دستور یافت که دوباره چنین نکند، زیرا وقت آن رسیده است که نقشه شکستن سنت جاهلی را اجرا کند.

۴. **چرا تنها باید از خدا ترسید:** (...وَكَمْ بِاللَّهِ حَسِيًّا ﴿٣٩﴾)، {وهمین بس که خداوند حسابگر (وپاداش دهنده اعمال آنها) است}، ظاهرا این جمله بیانگر سبب ترس پیامبران از خدا و نترسیدن از غیر او است. زیرا سزاوار است که تنها از حساب و کتاب او ترسید و بس.

محمد صلی الله علیه و آله خاتم انبیا است:

۱. **وظیفه پیامبر منحصر در رسالت است:** (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ...)، {محمد (ص) پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست، ولی رسول خدا است}، این جمله تاکید بر این دارد که احکام فرزند بر پسر خوانده جاری نیست، و این آیه رابطه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با جامعه را در رسالت و نبوت محدود میکند، آنهم بعد از نفی رابطه پدری به طور کلی.

۲. **پیامبر خاتم است:** (...وَحَآئِمُ النَّبِيِّينَ...)، {و ختم کننده و آخرین پیامبران است}، رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خاتم رسل و خاتم انبیا نیز بوده است، لذا پس از ایشان وحی تشریعی قطع و شریعت به پایان رسید.

۳. **سبب ختم نبوت به پیامبر:** (...وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٤٠﴾)، {و خداوند به همه چیز آگاه است}، ظاهرا این جمله اشاره میکند به اینکه خدای متعال به مصلحت بشر آگاه بوده، لذا نبوت را در محمد صلی الله علیه و آله وسلم ختم فرمود. پس شریعت او کاملترین شریعت است، و به فضل زحمتهای انبیا علیهم السلام در طول تاریخ بشری، بشریت در زمان پیامبر اسلام و در زمانهای بعد از او به مرحله ای از کمال خواهد رسید، به طوری که آثار باقیمانده از پیامبر و استنتاجهای عقلی خود کافی است که حجت را بر او تمام کند، که او چراغ هدایتی است که انسانیت در تاریکیهای جهل از آن بهره گیرد.

فصل یازدهم. ذکر فراوان خدا

تخصیص به پیامبر: چهار آیه زیر شامل دستور به مؤمنین است که خدا را بطور فراوان ذکر گویند، این آیات پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوصا مورد خطاب قرار داده، هرچند برای عموم مؤمنین نیز میباشد، و لذا خطاب به کسانی است که ایمان آورده اند.

البته خدای متعال در آیات زیادی تمام مورد یاد شده را بطور خصوصی به پیامبر فرموده است، و ما در اینجا به دو مثال اشاره میکنیم:

۱. **ذکر خدا:** (يَا أَيُّهَا الْمَرْمِلُ (۱) فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا (۲) نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا (۳) أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا (۴) إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا (۵) إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا (۶) إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا (۷) وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا (۸))، {ای جامه به خود پیچیده * شب را، جز کمی، بپاخیز * نیمی از شب را، یا کمی از آن کم کن * یا بر نصف آن بیفزای، و قرآن را با دقت و تأمل

بخوان * چرا که ما بزودی سخنی سنگین به تو القا خواهیم کرد * مسلماً نماز و عبادت شبانه پابرجاتر و با استقامت‌تر است * و تو در روز تلاش مستمر و طولانی خواهی داشت * و نام پروردگارت را یاد کن و تنها به او دل ببند {، (سوره مزمل)}

۲. **صلوات بر پیامبر:** (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)، {خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید}، (احزاب: ۵۶).

دستور گفتن ذکر خدا:

۱. **ذکر فراوان:** (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾)، {ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را بسیار یاد کنید}، ذکر فراوان نیاز دارد که بنده خدا همیشه پروردگار خود را به یاد داشته، و خویشتن را در اختیار کامل او ببندد. و اگر دائماً اینگونه باشد، آنگاه همیشه بنده مراقب کارهای خود خواهد بود، و این حالت او را به مرتبه عصمت یا نزدیک آن میرساند، ولی او نمیتواند اینگونه باشد، لذا خدای متعال به او دستور میدهد که بطور فراوان خدا را یاد کند و ذکر گوید.

۲. **تسبیح:** (وَسَبِّحْهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾)، {صبح و شام او را تسبیح گوید}، خداوند به مؤمنین دستور میدهد تا او را شبانه روز تسبیح گفته و همینگونه در تمام اوقات ادامه دهند، و در احادیث بر این گفته تأکید شده است: (لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد، يحيي ويميت ويحيي، وهو حي لا يموت، بيده الخير وهو على كل شيء قدير)، {معبودی جز الله نیست، او یگانه بوده و شریکی ندارد، سلطنت و ستایش از آن او است، زنده میکند و میمیراند، و میمیراند و زنده میکند، و او زنده است و هرگز نمیمیرد، خیر در دست او است، و او بر هر چیز توانا است}، که آن را ده بار قبل از طلوع خورشید و ده بار قبل از مغرب بخوانند.

نتیجه و پاداش ذکر فراوان و تسبیح:

اولاً. پاداش در دنیا:

۱. **صلوات خدا بر آنان:** (هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكَ وَمَلَائِكَتُهُ...)، {و کسی است که بر شما درود و رحمت می‌فرستد، و فرشتگان او (نیز) برای شما تقاضای رحمت می‌کنند}، ذکر فراوان سبب مهربانی و رحمت ویژه خدا برای مؤمنین میگردد، زیرا (صلوة) از طرف خداوند به معنای رحمت پروردگار بوده، و (صلوة) از جانب بنده به معنای عبادت و ذلت‌پذیری است، و از جانب ملائکه معنای دعا برای رحمت میباشد.

۲. **از تاریکیها به سوی نور بردن:** (...لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...)، {تا شما را از ظلمات (جهل و شرک و گناه) به سوی نور (ایمان و علم و تقوا) رهنمون گردد}، رحمت الهی انسان را از تاریکیهای غفلت و جهل خارج و به سوی نور ایمان و بندگی و تشریف به ذکر خدا منتقل میکند.

۳. **رحمت الهی:** (...وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ﴿٤٣﴾)، {و نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است}، ایمان سبب فرود رحمت خدای متعال برای مؤمنین است، و این رحمت پیش از رحمت ویژه‌ای است که بخاطر ذکر فراوان فراهم آید، که این ذکر فراوان را در ابتدای آیه (صلوة) نامید.
ثانیاً. پاداش در آخرت: آنچه در آیه گذشته آمد نتیجه ذکر فراوان در دنیا بود.

۱. با سلام بر آنها تحیت فرستادن: (تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ...)، {تحیت آنان در روزی که او را دیدار می‌کنند سلام است}، و اما در روز قیامت که با خدا دیدار خواهند کرد، پاداش آنان این است که با سلام مورد تحیت خدا و ملائکه قرار گیرند، همانگونه که در آیات دیگری نیز آمده است مانند: (وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْهِمْ...)، {و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌گردند * (وبه آنان می‌گویند): سلام بر شما}، سوره رعد: ۲۳ - ۲۴.

و سلامی که به عنوان تحیت برای آنان است هم حکم بوده و هم عمل، نه اینکه تنها سخن و دعا باشد، بنا بر این منظور از سلام - والله العالم - امنیت و سلامت کامل است، که دیگر هیچ بیم و اندوهی نداشته باشند، و این جمله مالا مال از احترام و تکریم است.

۲. پاداش ارزشمند: (...وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا) {۴۴}، {و برای آنها پاداش پرارزشی فراهم ساخته است}، و نتیجه جمله تکریم آنها این است که خدای متعال از پیش پاداشی تهیه فرموده که نمیتوان قیمت آن را دانست، و همین بس که خداوند آن را کریم مینامد، و کریم به معنی گرانقیمت و ارزشمند است، پس آن پاداش در مقیاس خدا گرانقیمت است، هر چند زندگی دنیا با تمام زینتهای آن هیچ ارزشی نزد خداوند ندارد.

فصل دوازدهم. پنج صفت در مدح و ثنای پیامبر

بهترین ستایش از خدای متعال برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، که او را با پنج صفت معرفی کرد:

۱. شاهد: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا...)، {ای پیامبر، ما تو را گواه فرستادیم...}، شاهد میتواند سه معنی داشته باشد:

الف. رهبر جامعه و امام مردم شاهد بر اعمال آنها است، اعمالی که بیانگر اسرار، جهتگیریها، ایمان به رسالت، یا کفر و نفاق آنان است.

ب. اینکه ملائکه اعمال بندگان را بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و پس از ایشان بر ائمه عرضه میدارند، و لذا علاوه بر اعمال آشکار و آثار اجتماعی آن، پیامبر بر اعمال مخفی آنان نیز شاهد است.

ج. شاهد بدین معنی که او الگوی مردم، و معیار بندگی و ارزشها است، پس پیامبر و امام با اعمال و سیره خویش شاهی است که در دنیا از او الگو گرفته، و در آخرت اعمال افراد با اعمال او سنجیده میگردد.

۲. بشارت دهنده: (...وَمُبَشِّرًا...)، {...و بشارت دهنده}، تو پر هیز کاران و صالحین را بشارت پاداش نیکو میدهی.

۳. بیم دهنده: (...وَنَذِيرًا) {۴۵}، {...و بیم دهنده}، به کسانی که دنبال هواهای نفسانی خود میروند، بیم میدهی که اعمال آنها چه عذاب همیشگی به دنبال خواهد داشت.

۴. دعوت کننده به سوی خدا: (وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ...)، {و تو را دعوت کننده بسوی خدا به فرمان او قرار دادیم}، یعنی دعوت کننده به سوی ایمان به خدا و به یگانگی او، و پرهیز از او، و پیروی از دین و شریعت او، و عشق به او و تسلیم فرمان او، و شامل تمام اهداف ارجمند است، زیرا سیر به سوی خدای متعال در راهی که خود او برای بشر ترسیم کرده، انسان را به خیر مطلق در دنیا و آخرت میرساند، و دعوت با اجازه خدا است زیرا پیامبر فرستاده خداوند است، نه اینکه از طرف خود اقدام به دعوت نموده باشد.

۵. چراغ روشنی بخش: (...وَسِرَاجًا مُنِيرًا) {۴۶}، {و چراغی روشنی بخش}، پیامبر بدین اکتفا نمیکند که به سوی خدا دعوت نموده و راه را نشان دهد، بلکه با گفته‌ها، کردارها، اخلاق و روش زندگی خویش راه را

کاملاً روشن نموده است، پیامبر پیشوایی است که در تاریکیهای جهالت و شهوت، تفکرهای انحرافی، عاداتهای پوسیده اجتماعی، و سنتهای جاهلی، روشنی بخش راه انسانها است. (سراج) به چیزی گفته میشود که خود نورانی بوده و نور را از چیز دیگری کسب نمیکند، ولذا در قرآن (سراج) برای خورشید استفاده کرده نه برای ماه. و این نشاندهنده عظمت ذاتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم میباشد، یعنی او در جوهر، ذات، و وجود خود با سایر مردم فرق دارد.

[۱۳]

فصل سیزدهم. نحوه برخورد پیامبر با جامعه

اولاً. برخورد با مؤمنین: (وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ﴿٤٧﴾)، {و مؤمنان را بشارت ده که برای آنان از سوی خدا فضل بزرگی است}:

۱. **فضل:** فضل به چیزی گفته میشود که به شخصی داده شده بدون اینکه حق داشته باشد. ولذا هر چه خداوند عطا میفرماید فضل است، زیرا هیچ مخلوقی بر خالق خود حقی ندارد.

۲. **فضل بزرگ:** در آیه ذیل به فضل بزرگ اشاره شده است: (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ)، {اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند در باغهای بهشتند و هر چه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنها فراهم است، این است فضل (و بخشش) بزرگ}، (سوره شوری: ۲۲).

۳. **فضل بزرگتر:** فضلی نیز وجود دارد که بسیار بزرگتر است، و آن فضل خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم میباشد، این آیه را ببینید: (إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا)، {مگر رحمت پروردگارت (شامل حالت گردد)، که فضل پروردگارت بر تو بزرگ بوده است}، (سوره اسراء: ۸۷)، این فضل نسبت به هر فضلی که دیگران بدست آورند بزرگتر است.

ثانیاً. برخورد با کافران و منافقان: (وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٤٨﴾)، {و از کافران و منافقان اطاعت مکن، و به آزارهای آنها اعتنا منما، و بر خدا توکل کن، و همین بس که خدا حامی و مدافع (تو) است}:

۱. **مصالحه نکردن:** پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هرگز با کفار مصالحه نمی‌کرد، پس این نهی بدین دلیل آمده که بهانه‌ای در دست پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باشد برای برخورد با دو گروه از مسلمین: گروه تندرو، و گروه مصالحه طلب.

۲. **عدم نرمش با آنان:** اطاعت نرمش است، ولذا نهی از آن لازمه‌اش خشونت با آنان است، و به دنبال آن برخورد بوده، و شاید منتهی به یک یا چند جنگ شود.

۳. **بی توجهی به آنان، با توکل بر خدا:** منظور از (ودع اذاهم)، {و به آزارهای آنها اعتنا منما}، بی توجهی به توطئه‌های آنان است، و به کارهای آزار آورشان، پس باید بر خدا توکل کند، و کار آنان را به او واگذار نماید، و همین بس که خدا حامی او میباشد.

فصل چهاردهم. ازوداج پیامبر

دوباره آیات به خانه گرانقدر پیامبر باز می‌گردد، تا مسائلی را بازگو کند که بعضی از آنها شامل پیامبر صلی الله علیه و آله شده هر چند که عمومی میباشند، و بعضی مخصوص آن حضرت است و لا غیر.

اولاً. عده‌ای قبل از همبستر شدن نیست: بعضی از آیات گذشته اشاره‌ای داشت بر احتمال اینکه پیامبر بعضی از همسران خود را طلاق دهد، اکنون این آیه به مسئله عده پس از طلاق میپردازد، البته آیه عمومی است برای تمام مسلمین: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمِنْ غَوْهِنَّ وَسِرَّخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (٤٩))، {ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که با زنان با ایمان ازدواج کردید و قبل از همبستر شدن طلاق دادید، عده‌ای برای شما بر آنها نیست که بخواهید حساب آن را نگاه دارید، آنها را با هدیه مناسبی بهره‌مند سازید و بطرز شایسته‌ای رهایشان کنید}.

منظور از نکاح عقد ازدواج است، در این آیه حکم مطلقه قبل از همبستر شدن را میگوید که عده بر او نیست، یعنی میتواند پس از طلاق فوراً ازدواج کند.

واینکه میگوید: (وَسِرَّخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا)، {و بطرز شایسته‌ای رهایشان کنید}، یعنی نباید جدایی همراه با دشمنی و آبروریزی باشد، همانگونه که در اکثر موارد پیش میاید، زیرا بسیاری از اخلاق و رفتارهای ناهماهنگ وجود دارد، ولی نباید سبب کینه و دشمنی شود، لذا باید با تفاهم و بطور مسالمت آمیز جدا شوند.

ثانیاً. زنانی که ازدواج با آنها برای پیامبر حلال است:

۱. **محدود به چهار نفر نبودن:** (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحَلَّلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي ءَاتَيْتَ أُجُورَهُنَّ...)، {ای پیامبر، ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته‌ای برای تو حلال کردیم}، خداوند ازدواج با بیش از چهار زن را بر مردان حرام کرده است، و بر آنهایی که قبل از نزول این حکم بیش از چهار زن داشته اند واجب گردید که از میان آنها فقط چهارتا را انتخاب نمایند، ولی به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اجازه فرمود تمام زنهای خود که قبل از نزول آیه داشته است را نگه دارد، بشرط اینکه قبل از این مهر آنها را پرداخته باشد، و در صحیحہ حلبی آمده است که پیامبر حق داشته هر اندازه بخواهد ازدواج کند بدون تعیین تعداد همسران.

۲. **کنیزان:** (...وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ...)، {و همچنین کنیزانی که از طریق غنایمی که خدا به تو بخشیده است مالک شده‌ای}، یعنی خداوند به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اجازه داده است کنیزانی که مالک آنها است را به همسری درآورد، بشرط اینکه آن کنیز از غنیمتهایی باشد که خدا در جنگها به او عطا فرموده است، یا کافری به ایشان هدیه داده که غنیمت و فیء بشمار آید، و این قسمت شامل ماریه قبطیه نیز میشود.

۳. **دختران عمو، عمه، دایی و خاله:** (...وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ...)، {و دختران عموی تو، و دختران عمه‌ها، و دختران دایی تو، و دختران خاله‌ها که با تو مهاجرت کردند (ازدواج با آنها برای تو حلال است)}، خداوند ازدواج با آنها را بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جایز دانسته بشرط اینکه با ایشان مهاجرت کرده باشند، ولی ظاهراً ایشان با هیچیک از آنها ازدواج نکرد مگر زینب بنت جحش.

۴. **زنی که خود را به پیامبر ببخشد:** (...وَأَمْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا...)، {و هرگاه زن با ایمانی خود را به پیامبر ببخشد (و مهری برای خود نخواهد) چنانچه پیامبر بخواهد می‌تواند او را به همسری برگزیند}، و از مواردی که خدا بر پیامبر حلال نموده، زنی است که خود را به ایشان ببخشد، پس اگر پیامبر خواست میتواند با او ازدواج کند. این هم از مواردی است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بدان عمل نکرده است، هرچند در احادیث آمده است که زنی بنام خولة بنت حکیم خود را به پیامبر صلی الله

علیه وآله وسلم بخشید، ولی حضرت با وی ازدواج نکرد، و عثمان بن مظعون رضی الله عنه او را به همسری خود درآورد.

ثالثاً. فرق میان پیامبر و دیگران در مورد ازدواج:

۱. موارد فوق مخصوص پیامبر است: (...خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ...)، {اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است نه دیگر مؤمنان}، پس تمام حالت‌های گذشته مخصوص پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است، البته با شرایط یاد شده که مخصوص ایشان است، علاوه بر شرایط عمومی مانند عدم ازدواج با محارم.
۲. حکم سایر مردم: (...قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ...)، {ما می‌دانیم برای آنان در مورد همسرانشان و کنیزانشان چه حکمی مقرر داشته‌ایم (و مصلحت آنان چه حکمی را ایجاب می‌کند)}، یعنی احکام گذشته مخصوص پیامبر است، و برای مؤمنین احکام دیگری در ازدواج و درباره کنیزان وجود دارد.
۳. برطرف سازی مشکل از پیامبر: (...لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵۰))، {این بخاطر آن است که مشکلی (در ادای رسالت) بر تو نباشد (واز این راه حامیان فروتنی فراهم سازی)، و خداوند آمرزنده و مهربان است}، یعنی این احکام مخصوص تو است، تا مشکلی درباره ازدواج نداشته باشی، زیرا خداوند مهربان آبروی تو را حفظ مینماید.

[۱۴]

رابعاً. ازدواجهای زیاد پیامبر:

۱. یاهو گویی دشمنان: دشمنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خواستند از ازدواجهای مکرر ایشان واز احکام ویژه برای آن حضرت سوء استفاده کرده، کرامت ایشان را خدشه دار، و تهمتهای ناروا به آن حضرت بزنند، هرچند ایشان از هوسرانی و دنبال شهوتها رفتن پاکترین بود.
۲. خدا کار را بر او آسان کرد: موارد زیر به روشنی بیانگر حکمت در احکامی است که ازدواج را برای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آسان کرده، و مشکلات را از سر راه ایشان برمیدارد.

خامساً. شواهدی که نشان میدهد، آسان سازی ازدواج برای پیامبر ربطی به شهوترانی ندارد:

۱. پیامبر صلی الله علیه وآله تا سن بیست و پنج سالگی ازدواج نکرد، هرچند ازدواج در آن زمان بسیار آسان بوده است، و ایشان بالاترین شرافت را در عشیره خود و در تمام قریش دارا بود.
۲. او در اوج جوانی با خانمی ازدواج کرد که پانزده سال از ایشان بزرگتر بود، یعنی حضرت خدیجه سلام الله علیها، ایشان تنها همسر آن حضرت بود تا وقتی که از دنیا رفت، پیامبر پس از ایشان ازدواج نکرد تا به مدینه رفت.
۳. تمام ازدواجهای آن حضرت پس از سن پنجاه و سه سالگی است، حال چگونه میتوان آن را به هوسرانی نسبت داد؟!۱

۴. از نظر تاریخی ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از قبیله‌های مختلف ازدواج میکرد تا نسبت فامیلی با آنها برقرار کند، زیرا اعراب بدین مسئله اهمیت داده و از دامادهای خود دفاع میکردند، لذا چنین ازدواجهایی سبب محبت و همدلی میگردد، و راه آسانی برای جلوگیری از جنگ بود، مثلاً اگر قتلی اتفاق میافتاد، دختری از قبیله قاتل را به ازدواج مردی از قبیله مقتول درآورده تا از خونریزی جلوگیری شود.

۵. شاید بعضی از ازدواج‌های پیامبر دلایل دیگری نیز داشته باشد، مانند ازدواج ایشان با زینب بنت جحش، که قبلاً نقل شد.

۶. ظاهراً آیه قدری ازدواج را بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم محدود نیز میکند. و سبب آن این است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با توقعات گوناگون مردم روبرو میگردید، که انتظار داشتند پیامبر از آنها نیز همسر بگیرد، لذا خداوند ازدواج‌های ایشان را محدود فرمود تا بهانه‌ای باشد برای رد کسانی که چنین درخواستی داشته اند.

سادساً. آزادی پیامبر در ازدواج یا عدم آن:

۱. نیاز به تساوی در ارتباط با همسران ندارد: (تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ...)، {هر یک از آنان را بخواهی می‌توانی به تأخیر اندازی، و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی}.

۲. هر کدام از همسران که بخواهد دور ساخته یا به وی باز گرداند: (...وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِنْ عَزَلَتْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ...)، {و هرگاه بعضی از آنان را که برکنار ساخته‌ای بخواهی نزد خود جای دهی، گناهی بر تو نیست، این حکم الهی برای روشنی چشم آنان، و اینکه غمگین نباشند و به آنچه به آنان می‌دهی همگی راضی شوند نزدیکتر است}.

۳. مراعات مصالح در احکام: (...وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا خَلِيمًا ۝۵۱)، {و خدا آنچه را در قلوب شما است می‌داند، و خداوند دانا و بردبار است (از مصالح بندگان خود با خبر است، و در کيفر آنها عجله نمی‌کند)}، یعنی علاوه بر مصالح عمومی در احکام الهی، خداوند حالت‌های روحی را نیز در نظر می‌گیرد، از جمله محبت یا دشمنی، دوستی یا حسادت و کینه و امثال آن که معمولاً در دل‌ها فراوان است، خداوند بهتر میداند که چه چیزی امور شما را اصلاح خواهد کرد، و او بردبار بوده و برای رسیدن به اهداف آن احکام عجله نمیکند.

سابعاً. چه موردی در امر ازدواج، بر پیامبر حرام گردید: (لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ...)، {بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست، و نمی‌توانی همسرانت را به همسران دیگری مبدل کنی [بعضی را طلاق دهی و همسر دیگری به جای او برگزینی] هر چند جمال آنها مورد توجه تو واقع شود، مگر آنچه که بصورت کنیز در ملک تو درآید}.

۱. قول مشهور در معنی آیه: ... در تفسیر آیه چنین مشهور شده که خدای متعال بر پیامبر حرام نمود که غیر از همسران نهگانه فعلی خود با زن دیگری ازدواج نماید، ولی ممکن بود به نظر آید که عدد نه مورد نظر است، لذا حرمت تبدیل را بطور آشکار بیان نمود، یعنی اینکه یکی را طلاق و دیگری را بجای او بگیرد.

۲. روایات این قول مشهور را رد میکنند: روایاتی از ائمه اهل بیت علیهم السلام موجود است که تاکید بر نادرستی قول مشهور دارد، و اینکه خداوند آنچه را برای دیگران حلال نموده بود، بر پیامبر خود حرام نفرمود، اکنون یک روایت صحیح السند در این باره را نقل میکنیم.

ثامناً. یک روایت صحیح در آنچه بر پیامبر حرام گردید: کلینی در کافی از علی بن ابراهیم از پدرش و محمد بن یحیی از احمد بن محمد، همگی از ابن ابی عمیر از حماد از حلبی نقل میکنند، که امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. **حلال بودن هر تعداد که بخواهد:** درباره این آیه از ایشان پرسیدم: (یا ایها النبی إنا أحللتنا لك أزواجك)، {ای پیامبر، ما همسران تو را ... برای تو حلال کردیم}، گفتم: چند زن بر او حلال بودند؟ فرمود: (ما شاء من شيء)، {هرچه خواست}.

۲. **خویشاوندان و همسر بخششی:** گفتم: آیه: (لا یحل لك النساء من بعد ولا أن تبدل بهن من أزواج)؛ {بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست، و نمی‌توانی همسرانت را به همسران دیگری مبدل کنی}، فرمود: (لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن ینکح ما شاء من بنات عمه وبنات عماته وبنات خاله وبنات خالاته، وأزواجه اللاتي هاجرن معه، وأحل له أن ینکح من عرض المؤمنین بغير مهر وهي الهبة، ولا تحل الهبة إلا لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فأما لغير رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلا یصلح نکاح إلا بمهر وذلك معنى قوله تعالى: وامرأة مؤمنة إن وهبت نفسها للنبي)، {رسول الله حق داشته با هر کدام از دختران عمو، عمه‌ها، دایی وخاله‌ها، و همسرانی که همراه ایشان مهاجرت کردند از دواج نماید، و بر او حلال بوده که از میان مؤمنین زنی را بگیرد که خود را بدون مهر بخشیده است، و چنین بخششی فقط برای رسول الله جایز بوده است، و اما برای غیر رسول الله هیچ ازدواجی بدون مهر برقرار نمیشود، و این است معنی این آیه: هرگاه زن با ایمانی خود را به پیامبر ببخشد}.

۳. **تاخیر انداختن یا جای دادن:** گفتم: درباره این آیه چه می‌گوی: (ترجي من تشاء منهن وتؤوي إليك من تشاء)، {هر یک از همسرانت را بخواهی می‌توانی به تأخیر اندازی، و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی}، فرمود: (من أوی فقد نکح، ومن أرجأ فلم ینکح)، {هر کدام که نزد خود جای داد با او ازدواج نمود، و اگر به تأخیر انداخت با وی ازدواج نکرد}.

۴. **آنکه حلال نیست:** گفتم: این آیه: (لا یحل لك النساء من بعد)، {بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست}، فرمود: (إنما عنی به النساء اللاتي حرم علیه في هذه الآية: حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم وأخواتکم... إلى آخر الآية، ولو كان الامر كما یقولون كان قد أحل لكم ما لم یحل له، إن أحدکم یستبدل کما أراد، ولكن ليس الامر كما یقولون، إن الله عزوجل أحل لنبيه صلى الله عليه وآله ما أراد من النساء إلا ما حرم علیه في هذه الآية التي في النساء)، {منظور آن زنهایی است که در این آیه بر او حرام شده اند: "حرام شده است بر شما، مادرانتان، دختران، و خواهران... تا پایان آیه، و اگر مطلب آنگونه بود که می‌گویند، یعنی بر شما چیزی را حلال کرده که بر او حلال نیست، شما هر که خواستید تبدیل می‌کنید، ولی اینگونه نیست که می‌گویند، خدای متعال بر پیامبر خود صلى الله عليه وآله هر چه زن میخواست حلال کرد، مگر آنهایی که در این آیه از سوره نساء حرام کرده است}.

تاسعاً. شرح روایت فوق:

۱. **محدودیتی در تعداد نیست:** درباره آیه: (إنا أحللتنا لك أزواجك)، {ما همسران تو را ... برای تو حلال کردیم}، حضرت فرمود: {هرچه خواست}، و این سخن مخصوص همسرانی که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم هنگام نزول آیه داشت نیست، بلکه منظور جایز بودن ازدواج ایشان با هر تعداد زن میباشد.

۲. **شرایط مربوط به خویشاوندان و بخشش:** هیچ محدودیتی در نوع زنانی که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم میتواند با آنان ازدواج کند نیست، ولی درباره دختران عمو، عمه، دایی وخاله شرط هجرت وجود

دارد، و در غیر آنها مشروط است به اینکه خود را به پیامبر ببخشد و مهر نخواهد، و بخشش برای غیر پیامبر جایز نیست، بلکه باید مهر پرداخت شود.

۳. **تاخیر انداختن یا جای دادن:** امام علیه السلام بیان فرمود که منظور از تاخیر انداختن، نپذیرفتن از دواج بوده، و منظور از جای دادن پذیرش آن است.

۴. **آنچه بر پیامبر حرام است:** از سخن امام علیه السلام برمیاید که تنها محارم اند که حرام میباشند، همچنین تبدیل بر ایشان حرام بود، یعنی طلاق دادن یکی از این موارد با شرایط آن تا بتواند با دیگری ازدواج کند، هر چند اصل ازدواج مانعی ندارد، و اصل ازدواج با غیر همراه با شرایط نیز ممنوع نمیشد، و آیه (ولو أعجبك حسنهن)، {هر چند جمال آنها مورد توجه تو واقع شود}، تأکیدی است بر منع تبدیل، یعنی چنین کاری بر ایشان حرام است هر چند جاذبه‌ای داشته باشند.

عاشراً. مراعات تمام مصالح در احکام: (...وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا ﴿٥٢﴾)، {و خداوند ناظر و مراقب هر چیز است (و با این حکم فشار قبایل عرب را در اختیار همسر از آنان، از تو برداشتیم)}.

۱. این دنباله که نشانه مراقبت الهی است، تأکیدی بر احکام یاد شده بوده، و ضرورت عمل بدانها و پرهیز از خداوند است.

۲. این دنباله نشان میدهد که هنگام تصویب یک حکم، قانونگذار باید تمام جهات مؤثر در مصالح و مفاسد را در نظر گیرد.

فصل پانزدهم. بعضی از آداب و رسوم اجتماعی مربوط به پیامبر

آیات ذیل، به جامعه اسلامی در آن ایام تذکر میدهد به مراعات بعضی از آداب و رسوم اجتماعی که بر آن جامعه عربی جاهلی ناآشنا بود، البته اگرچه این آیات آن آداب و رسوم مخصوص پیامبر را گوشزد میکند، ولی بعضی از آنها عمومی است:

مطلب اول. بعضی آداب ورود به خانه پیامبر: این آداب عمومی است، هر چند برای پیامبر گفته شده است: **اولاً. برخورد مردم با پیامبر:** احتمالاً فکر میکردند که خانه پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مانند خانه‌های دیگر مسلمین است، و لذا به همان روش جاهلی با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم برخورد داشتند:

۱. **بی اجازه وارد خانه شدن:** برای ورود به خانه پیامبر هیچگاه اجازه نمیگرفتند.
۲. **منتظر پختن غذا شدن:** قبل از پخته شدن غذا میرفتند آنجا، و به انتظار غذا می‌نشستند.
۳. **سخن گفتن پس از غذا:** پس از صرف غذا در خانه پیامبر، می‌نشستند و با یکدیگر سخن میگفتند.
۴. **ماندن غیر ضروری در خانه:** توجهی به کارهای صاحب خانه نداشتند، هر چند نشستن بیهوده آنها در خانه برای او سنگین آید.

ثانیاً. برخورد پیامبر با آنها:

۱. **شرم از اعتراض:** پیامبر شرم میکرد، به آنها صریحاً بگوید که از این کارهای آنان ناراحت است.
۲. **سعی در یاد دادن بدانها:** تنها سعی میکرد، به طور عملی آداب درست را به آنها تعلیم دهد، مثلاً برای ورود به خانه هر کدام اجازه میگرفت، حتی خانه دختر خود، ولی باز هم آنها یاد نگرفتند.

ثالثاً. آدابی که باید در برخورد با پیامبر مراعات شود: هر چند این آداب درباره پیامبر است، ولی ظاهراً عمومی است، ومخصوص پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیست:

۱. اجازه برای ورود به خانه پیامبر: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ...)، {ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود}.

۲. منتظر پخته شدن غذا نشوید: (...غَيْرَ نَظِيرِينَ إِنَّهُ...)، {در حالی که (قبل از موعد نیایید و) در انتظار پختن غذا ننشینید}.

۳. بدون دعوت وارد نشوید: (...وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا...)، {اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید}.

۴. صحبت نکردن و خارج شدن، پس از صرف غذا: (...فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ...)، {ووقتی غذا خوردید پراکنده شوید، و(بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت ننشینید}.

۵. با نشستن در خانه، پیامبر را اذیت نکنید: (...إِنَّ دَلَّكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْخَافِ...)، {این عمل، پیامبر را ناراحت می‌نماید، ولی از شما شرم می‌کند (وچیزی نمی‌گوید)، اما خداوند از (بیان) حق، شرم ندارد}.

[۱۵]

مطلب دوم. حفظ کرامت پیامبر درباره همسران ایشان:

اولاً. نحوه برخورد با همسران پیامبر:

۱. عاریه نگرفتن از آنها، مگر از پشت پرده: (...وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَتُلوٰهِنَّ...)، {وهنگامی که چیزی از وسایل زندگی را (به عنوان عاریت) از آنان [همسران پیامبر] می‌خواهید از پشت پرده بخواهید، این کار برای پاکی دلهای شما و آنها بهتر است}، پس باید هر تحریک کننده شهوت غیر حلال را دور ساخت، واز آیه بر میاید که نباید مختلط شد هر چند با لباسهای پوشیده و محتشم باشد.

۲. منع از ازدواج با همسران پیامبر: (...وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (۵۳))، {وشما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید، وهرگز نباید همسران او را بعد از آن حضرت به همسری خود در آورید که این کار نزد خدا بزرگ است}، زیرا اذیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از زشتترین گناهان است، این آیه را ببینید: (وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)، {وآنها که رسول خدا را آزار می‌دهند، عذاب دردناکی دارند}، (توبه: ۶۱).

ومنظور از اذیت در اینجا، اذیت خاص است که همان ازدواج با همسران ایشان بوده پس از رحلت آن حضرت، زیرا این کار هتک کرامت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم میباشد، که سعی در فهمیدن اسرار خانوادگی ایشان بشمار میرود. ودر ابتدای سوره آمده است که خداوند همسران پیامبر را امهات المؤمنین (مادران مؤمنین) مینامد، تا ازدواج با آنها را بسیار زشت نشان دهد.

سیوطی در (در المنثور) چندین روایات از طلحة بن عبید الله نقل میکند که گفت: (أیحببنا محمد عن بنات عمنا ویتزوج نساءنا من بعدنا؟ لئن حدث به حدث لنتزوجن نساءه من بعده)، {آیا محمد ما را از ازدواج با دختر عموهای خود محروم ساخته، ولی خودش زنان ما را پس از مرگمان میگیرد؟ اگر اتفاقی برای او رخ داد، ما با همسران او ازدواج خواهیم کرد}، وبه دنبال این سخن، آن آیه نازل شد.

۳. سلام بر پیامبر: (...وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿۵۶﴾)، {و کاملاً بر او سلام بفرستید}، ظاهراً منظور از سلام در اینجا همان تحیت و گفتن سلام است، و لذا سلام را بر صلوات بر او و آتش اضافه میکنیم. و سلام بدین معنی باز هم

در قرآن وارد شده است، خداوند میفرماید: (فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ)، {و هنگامی که داخل خانه‌ای شدید، بر خویشتن سلام کنید، سلام و تحیتی از سوی خداوند، سلامی پربرکت و پاکیزه}، (نور: ۶۱).

فصل شانزدهم. منع از آزار رساندن به پیامبر

اولاً. عاقبت کسی که پیامبر را آزار دهد:

۱. آزار خدا و رسول: (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...)، {آنها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند}، مطمئناً خدای متعال هرگز از چیزی اذیت نشده و چیزی در او اثر نمیکند، ولی خداوند آزار پیامبر را آزار خود میدانند.
۲. چرا آزار بشمار میرود: زیرا کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را آزار میدادند، بدین دلیل اذیت میکردند که او فرستاده خدا است، والا قبل از رسالت مردم با ایشان دشمنی نداشتند، بلکه او در میان مردم عزیز و محترم بود، آنها به دلیل موقعیت قوم ایشان، و موقعیت خود در قومش، و به دلیل راستگویی و امانت آن حضرت، لذا آنها با او دشمنی نکردند مگر آن هنگام که رسالت پروردگار را ابلاغ نموده، سنتهای جاهلی آنان را بی ارزش، و بتها را حقیر شمرد، پس در واقع آنها دشمن خدا بودند.
۳. لعنت بر کسی که خدا و پیامبر را آزار دهد: (...لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...)، {خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته}، خداوند لعنت خود در دنیا و آخرت را جزای آزار دهندگان پیامبر قرار داد، لعنت در دنیا دور ساختن است، که نتیجه‌اش گمراهی است، ولی لعنت در آخرت بطور آشکار مشخص میگردد نه در دنیا، زیرا آثار رحمت الهی در دنیا برای مؤمن و کافر موجود است، ولی در آخرت هیچ رحمتی شامل کافران نمیگردد.
۴. عذاب برای آنکه خدا و رسول را آزار میدهد: (...وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا) (۵۷)، {و برای آنها عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است}، یک تهدید آشکار مبنی بر آماده بودن عذاب برای آنان، و چون سبب آزار استکبار آنان بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده، لذا خداوند آن را به عذاب خوارکننده تبدیل میکند.

ثانیاً. عاقبت بهتان (تهمت دروغ): این مسئله مخصوص پیامبر نیست، و لذا آن را برای عموم مؤمنین گفته، و البته در رأس آنها پیامبر است. (وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا) (۵۸)، {و آنان که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده‌اند آزار می‌دهند، بار بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده‌اند}، مطمئناً اذیت کردن مؤمن یعنی هر نوع ضرر زدن به او شرعاً حرام است و سبب خشم خدا میگردد، ولی مقصود این آیه نوعی آزار خاص است، یعنی آزار با زبان، و قرینه آن این قسمت از آیه است: (فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا)، {بار بهتان را به دوش کشیده‌اند}، پس منظور از بهتان تهمت زدن به مؤمن یا مؤمنه است، نسبت به کاری که او انجام نداده است.

ثالثاً. جلوگیری از آزار توسط حجاب: این یک حکم عمومی است، هر چند مخاطب پیامبر صلی الله علیه و آله است، ابتدا زنان و دختران پیامبر را مخاطب قرار داده، تا دیگران نیاندیشند که تنها بر عموم مردم فشار آمده است:

۱. امر به حجاب: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجَكُمْ وَبَنَاتَكِ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ...)، {ای پیامبر، به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: «جلابابها [روسری‌های بلند] خود را بر خویش فرو افکنند}، یعنی

جلباب را بر روی لباس و صورت خود بیاندازند، و جلباب لباس گشادی است که از خمار بزرگتر واز ردا کوچکتر است. زنان بی بندوبار جلباب را باز نگه میداشتند، تا جاذبه‌های خود را نمایان کنند، ولی خداوند به آنها دستور داد که در پوشش خود زیاده روی نمایند.

۲. حجاب مانع آزار است: (... ذَلِكَ أَذْنِي أَنْ يُعْرِضَ فَلَا يُؤْذِي...)، {این کار برای اینکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است}، احیاناً زنان شبانه از منزل خود خارج میشدند، در این صورت اهل فسق و فجور زنان برده را اذیت کرده ولی کاری به زنان آزاد نداشتند، لذا بهتر بود که یک بانوی مؤمنه خود را بهتر بپوشاند تا افراد مفسد نپندارند که او یک برده یا یک زن بی حیا بوده، ولذا او را آزار دهند.

۳. مبالغه در حد وسواس نباشد: (... وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵۹))، {خداوند همواره آمرزنده ورحیم است}، این جمله از آیه بیان میکند که تأکید یاد شده در مورد پوشیدن جلباب بر روی لباس و صورت یک تشریع اساسی نیست.

رابعاً. مفسدین مدینه در زمان پیامبر: وقتی اوضاع در مدینه منوره مستقر گردید، و مسلمین قدرتمند شدند، و توانستند یهود را اخراج کرده، و مشرکین را شکست دهند، افراد مفسدی یافت شده که سعی در برهم زدن وضع جامعه با انواع مفساد نمودند:

۱. مفسدین مدینه سه گروه بودند: (لَيْسَ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ...)، {اگر منافقان و بیمار دلان و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی‌اساس در مدینه پخش می کنند، دست از کار خود بر ندارند}، گروه اول منافقین اند که ظاهراً اصل فساد اند، گروه دوم بیمار دلان که پیروان منافقین اند، و گروه سوم شایعه پراکنها.

۲. مفساد آنها: گروه اول یعنی منافقین، گروه دوم یعنی بیمار دلان را وادار میکردند که انواع فساد اخلاقی و اجتماعی را انجام دهند، از جمله دزدی و آزار رساندن به زنان و غیره، گروه سوم یعنی دروغ پردازان نیز به آنها پیوستند، که شایعه‌های دروغ پخش کرده تا امنیت شهر برهم خورده و مردم به وحشت بیافتند.

۳. قانون برخورد با فساد: آیات ذیل یک قانون اجتماعی قاطعی را اعلام میدارد برای برقراری امنیت در مدینه، این قانون ابتدا پیامبر را علیه آنان می‌شوراند (... لَتُعْرِضَنَّكُمْ...)، {تو را بر ضد آنان می‌شورانیم}، و ایشان را وادار به تبعید آنان میکند (... ثُمَّ لَا يُجَاوِزُوكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا (۶۰))، {سپس جز مدت کوتاهی نمی‌توانند در کنار تو در این شهر بمانند}، آنگاه دستور میدهد آنها را طرد کند تا جای امنی نداشته باشند (... مُلْعُونِينَ...)، {واز همه جا طرد می‌شوند}، و در پایان دستور قتل آنها را صادر مینماید (... أَتَيْنَا تُقْفُوا أَخَذُوا وَتَقْتُلُوا تَقْتِيلًا (۶۱))، {و هر جا یافته شوند گرفته خواهند شد و به سختی به قتل خواهند رسید}، و ظاهراً تهدید کافی بوده، زیرا امنیت در مدینه منوره برقرار گردید، و کتابهای سیره و تاریخ نقل نکرده اند که این قانون در حق کسی اجرا شده باشد.

۴. حمایت پیامبر در برابر تهمت: (سُنَّةُ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ...)، {این سنت خداوند در اقوام پیشین است}، این آیه تاکید دارد که حکم فوق یک سنت قدیمی الهی است، و بدینوسیله این تهمت را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دور می‌سازد که گفته شود حکم ایشان ناشی از غرور پیروزی بر دشمنان بوده است.

۵. ناامید سازی مفسدان: (...وَلَنْ يَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا) (۶۲)، {و برای سنت الهی هیچ گونه تغییر نخواهی یافت}، این یک قانون وضعی نیست که بشر آن را مطرح کرده، تا قابل تغییر و تبدیل باشد، بلکه سنتی است الهی، و خدای متعال سنتهای خود را تغییر نمیدهد.

فصل هفدهم. سؤال از پیامبر درباره وقت آخرت (ساعه)

۱. (ساعه) چیست: منظور یکی از این دو میباشد: یا لحظه نابودی نظام طبیعت، و یا روز قیامت.
۲. هدف از سؤال چیست: (يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ...)، {مردم از تو درباره ساعه (زمان قیام قیامت یا نابودی دنیا) سؤال می‌کنند}، و این سؤال کاملاً طبیعی است، و شاید سؤال برای فهمیدن باشد، زیرا چنین سؤالی مخصوص کفار نیست، ولی ممکن است هدف از سؤال تشکیک، مسخره کردن، یا تعجیز نیز باشد.
۳. علم (ساعه) مخصوص خدا است: (...قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ...)، {بگو: «علم آن تنها نزد خدا است»}، یعنی این از علمی است که خداوند آن را به هیچکس اطلاع نداده است.
۴. سبب مخفی کردن: (...وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا) (۶۳)، {و چه می‌دانی شاید (ساعه) نزدیک باشد} اینکه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم کرده میفرماید: (وما يدريك)، {و چه می‌دانی}، برای این است که کسی خیال نکند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آن را میدانند و به مردم نمیگوید، در واقع خداوند آن را مخفی نگه داشته تا انسان همیشه در انتظار آن بماند، و آماده آن روز عظیم و خطرهای آن باشد.

فصل هیجدهم. اطاعت از خدا و رسول

اولاً. عاقبت سرپیچی از اطاعت خدا و رسول:

۱. کافر کیست: کفر منحصر به انکار نمیشود، بلکه در حدیث آمده که تارک نماز نیز کافر است، و تارک حج کافر است، این آیه را ببینید: (وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا، وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ)، {و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن دارند. و هر کس کفر ورزد (وحج را ترک کند، به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان، بی‌نیاز است} {آل عمران: ۹۷}، علاوه بر آن کافرانی میان مسلمین وجود دارند که کفر آنها مشخص نیست، مانند کسی که از میان دستوراتی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اعلام داشته، آنچه دوست ندارد را انکار میکند، چه مربوط به عقاید، عبادات، یا مسائل اجتماعی باشد.
۲. چه در انتظار کافر است: (إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا) (۶۴)، {خداوند کافران را لعن کرده (واز رحمت خود دور داشته) و برای آنان آتش سوزاننده‌ای آماده نموده است}.
۳. وضع کافر در آنجا چگونه است: (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا) (۶۵)، {در حالی که همواره در آن تا ابد می‌مانند، ولی و یاورى نخواهند یافت}.
۴. پشیمانی کافر از نافرمانی: (يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ...)، {در آن روز که صورتهای آنان در آتش (دوزخ) دگرگون خواهد شد}، گویا او گواهی می‌دهد که بنا است کباب شود، و یا اینکه او (کافر) از حالی به حال دیگر، و از رنگی به رنگ دیگر تغییر می‌یابد، ولذا (...يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ) (۶۶)، {از کار خویش پشیمان می‌شوند و} می‌گویند: «ای کاش خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم».

ثانیاً. سبب نافرمانی از اطاعت خدا و رسول:

۱. **اطاعت از سران و بزرگان:** (وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا...)، {ومی‌گویند: «پروردگارا، ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم}، یعنی از شخصیت‌های بزرگ اجتماعی و دارندگان پول و قدرت، و یا حتی بزرگسالان مانند پدرها و امثال آنان.

۲. **سران و بزرگان، مردم را گمراه میکنند:** (... فَأَصْلَحُوا السَّبِيلَ ﴿٦٧﴾)، {وما را گمراه ساختند}، و این سبب نافرمانی از اطاعت خدا و رسول است.

۳. **خشم مردم از سران و بزرگان در روز قیامت:** (رَبَّنَا عَذَابُهُمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَاءُ لَهُمْ كَبِيرٌ ﴿٦٨﴾)، {پروردگارا، آنان را از عذاب، دو چندان ده و آنها را لعن بزرگی فرما}.

ثالثاً. نحوه دیگری از نافرمانی علیه پیامبر:

۱. **آزار رسانی به پیامبر بوسیله تهمت:** از سیاق آیه برمیاید که بعضی از صحابه تهمت نالایقی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زدند، در موردی که قبلاً در همین سوره نقل شد، از جمله ازدواج ایشان با زینب، و چه بسا بعضیها از این ازدواج دلخوش نبودند، زیرا بر خلاف سنت‌های قدیمی آنها بود، و لذا سخنانی به زبان آوردند که لایق مقام رسالت و کرامت آن حضرت نبود، خداوند آنها را نهی فرمود و بیم داد از اینکه مانند بنی اسرائیل باشند، زیرا آنها حضرت موسی علیه السلام آزار داده و تهمتهای ناروا به ایشان می‌بستند.

۲. **یک مثال از موسی در آزار پیامبران:** (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادُوا مُوسَىٰ فَبَرَّاهُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهاً ﴿٦٩﴾)، {ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند، و خداوند او را از آنچه در حق او می‌گفتند مبرا ساخت، و او نزد خداوند، آبرومند (وگرانقدر) بود}، البته منظور از آزار موسی صرف اذیت نیست، بلکه تهمتی است که لایق مقام رسالت نمیباشد، هر چند آنها به شکلهای گوناگون ایشان را آزار میدادند، مثلاً میگفتند خدا را به ما نشان ده، یا خدایی برای ما تعیین کن و امثال آن، ولی در اینجا منظور یک تهمت بخصوص است، به دلیل آیه (و خداوند او را از آنچه در حق او می‌گفتند مبرا ساخت)، خداوند دروغ آنها را آشکار، و موسی را تبرئه نمود.

۳. **تهدید آنان از اینکه به پیامبر تهمت میزدند:** (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ...)، {ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الهی پیشه کنید}، خداوند دستور میدهد که از او بپرهیزند، این دستور یک تهدید است مبنی بر اینکه سخن آنها خطر بزرگی به دنبال دارد، زیرا خدا را به خشم آورده و سبب عذاب دنیا و آخرت است.

۴. **سخن بیهوده ممنوع است:** (... وَفُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾)، {و سخن حق بگویید}، قول حق (سدید) سخنی است که بر مبنای دلیل میباشد، پس سخن بی دلیل را خداوند ممنوع کرده است، و این عبارت مانند ممنوع بودن سخن بدون علم است، این آیه را ببینید: (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ)، {از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن}، اسراء: ۳۶.

۵. **پاداش تقوی و سخن حق:** (يُضْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ...)، {تا خدا کارهای شما را اصلاح کند و گناهانتان را بیامرزد}، بنا بر این، عمل صالح یک توفیق الهی است، و تنها سعی انسان کافی نیست، یعنی افراد به اعمال فراوان خود مغرور نشوند.

رابعاً. نتیجه اطاعت خدا و رسول: (...وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾)، {وهر کس اطاعت خدا و رسولش کند، به رستگاری (وپیروزی) عظیمی دست یافته است}، انسان همیشه به دنبال پیشی گرفتن از دیگران در امور دنیا است، ولی خداوند در این آیه به انسان میفهماند که پیروزی بزرگ برای کسی است که اطاعت خدا و رسول نماید، پس باید در این زمینه از یکدیگر پیشی گیرند.

خامساً. دشواری اطاعت خدا و رسول:

۱. طبیعت، توان تحمل مسئولیت طاعت را ندارد: (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا...)، {ما امانت (تعهد، تکلیف، وولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتافتند، واز آن هراسیدند}، امانت همان تکلیف است، یعنی مسئولیت اطاعت خدا و رسول، پس اگر آسمانها، زمین و کوهها با همه حجم بزرگشان موجودات عاقلی بوده، و قابلیت تحمل مسئولیت طاعت خدا و رسول را داشتند، از این مسئولیت سرباز میزدند، زیرا به شدت از آن هراس می داشتند.

۲. خطر مسئولیت بر دوش انسان: (...وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾)، {اما انسان آن را بر دوش کشید، او بسیار ظالم و جاهل بود، (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد)}، هدف بیان عظمت مسئله است، تا انسان متوجه شود که چه امانت عظیمی بر عهده دارد، که تمام وجود تاب تحمل آن را ندارد.

۳. سبب تحمیل مسئولیت بر انسان: (لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٣﴾)، {هدف این بود که خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را (از مؤمنان جدا سازد و آنان را) عذاب کند، و خدا رحمت خود را بر مردان و زنان بالیمان بفرستد، خداوند همواره آمرزنده و رحیم است}.

فهرست

فصل اول. دو مقدمه

فصل دوم. قوت قلب پیامبر در توکل بر خدا

فصل سوم. حل بعضی از مسائل اجتماعی

فصل چهارم. گرفتن میثاق

فصل پنجم. جنگ احزاب (خندق)

فصل ششم. پاکسازی خانه پیامبر

فصل هفتم. آیه تطهیر و عصمت اهل بیت پیامبر

فصل هشتم. از همسران پیامبر چه چیزی خواسته شده

فصل نهم. شکستن دو سنت جاهلی

فصل دهم. ختم رسالت و نبوت به رسول الله

فصل یازدهم. ذکر فراوان خدا

فصل دوازدهم. پنج صفت در مدح و ثنای پیامبر

فصل سیزدهم. نحوه برخورد پیامبر با جامعه

فصل چهاردهم. ازدواج پیامبر

فصل پانزدهم. بعضی از آداب و رسوم اجتماعی مربوط به پیامبر

فصل شانزدهم. منع از آزار رساندن به پیامبر

فصل هفدهم. سؤال از پیامبر درباره وقت آخرت (ساعه)

فصل هیجدهم. اطاعت از خدا و رسول